مکاشفه

9Marks



خدا

آیا او وجود دارد؟

مِز مک کانِل

مکاشفه

IX 9Marks



خدا

آیا او وجود دارد؟

مِز مک کانِل

| به نام او و برای او |

God: Is He Out There?
Copyright 2016 by Mez McConnell
Published by Christian Focus
Publications Ltd,
Geanies House, Fearn, Tain,
Ross–shire, IV20 1TW, Great Britain. Translated
into Farsi by Revelation Ministries Inc.

9Marks ISBN: 979-8-89218-256-0

خدا

مکاشفه

نشر مکاشفه

خدا

آیا او وجود دارد؟

| نویسنده: **مِز مک‌کانِل** |
| ترجمه: **گروه مترجمان** |
| سرویراستار: **نیما علیزاده** |
| نوبت چاپ: **اول، جولای ۲۰۲۶، تابستان ۱۴۰۵** |
| شابک: **۹۷۹-۸-۸۹۸۷۳-۰۰۵-۵** |

| همهٔ حقوق متعلق به خدمات مکاشفه است |

نقل از کتاب با ذکر مأخذ مجاز و هر گونه بهره‌برداری دیگر منوط به اجازهٔ کتبی از ناشر است.

CHRISTIAN FOCUS

WWW.MOKASHEFEH.COM

خدا

آیا او وجود دارد؟

مِز مک‌کانل

فهرست

یادداشت ناشر | ۱۳
پیشگفتار | ۱۵
معرفی مجموعه | ۱۷
فصل اول: اگر خدا وجود دارد، آن را ثابت کنید! (بخش اول) | ۲۳
فصل دوم: اگر خدا وجود دارد، آن را ثابت کنید! (بخش دوم) | ۳۷
فصل سوم: اگر خدا وجود دارد، پس شبیه چیست؟ (بخش اول) | ۵۱
فصل چهارم: اگر خدا وجود دارد، پس شبیه چیست؟ (بخش دوم) | ۶۱
فصل پنجم: اگر خدا وجود دارد، چه ارتباطی با من دارد؟ | ۷۱
فصل ششم: اگر خدا وجود دارد؛ پس چه بر سر دنیای ما آمده است؟ | ۸۱
فصل هفتم: اگر خدا وجود دارد، عیسی چه ارتباطی با آن دارد؟ | ۹۷
فصل هشتم: اگر تمام این موارد درست هستند، حالا چه می‌شود؟ | ۱۰۷

بسیاری از مردم تصور می‌کنند مسیحیت برای امثال آنها نیست. اما اگر خدا وجود داشته باشد چطور؟ این موضوع همه چیز را تغییر می‌دهد. «خدا: آیا او وجود دارد؟» توضیح روشنی است از چیزی که خدا دربارهٔ خودش می‌گوید، بی‌آنکه با کسی صحبت کند. این به ما فرصت بزرگی می‌دهد تا دربارهٔ مهم‌ترین پرسش‌هایی که برایمان پیش می‌آید تفکر کنیم: آیا خدا وجود دارد؟ او شبیه چیست؟ و این چه ربطی به من دارد؟

تیم چستر

Pastor with Grace Church, Boroughbridge,
Tutor with the Acts 29 Oak Hill Academy and
author of over 30 Books

من آخرین نفری بودم که گفتم در میان آن همه ابزار قبلی، به ابزار دیگری در بشارت نیاز داریم، حداقل تا زمانی که اولین کتابچهٔ راهنمای «خدا: آیا او وجود دارد؟» نوشتهٔ مِز مک‌کانِل را خواندم. این کتاب بسیار ساده و قابل دسترس برای هر کسی نوشته شده که در جست‌وجوی پاسخ به پرسش‌هایی است در مورد خدا و حقیقت و در عین حال مطابق با کتاب مقدس، روشن و آشکار بیان کرده که شناخت مسیح و گام برداشتن با او به چه معناست. مِز مک‌کانِل شبانی بسیار حساس و مسئولیت‌پذیر در مقابل تمام فقرای شهر است و این از تک‌تک صفحات کتابش می‌تراود. این کتاب هدیهٔ روشن و مورد نیاز ما از سوی یکی از دقیق‌ترین و خردمندترین متفکران برای مراقبت و دستگیری از فقرای نسل ماست.

برایان کرافت

Senior Pastor, Auburndale Baptist Church,
Louisville, Kentucky,
Senior Fellow, Church Revitalization Center,
The Southern Baptist Theological Seminary,
Louisville, Kentucky

زندگی در تعهد به پیروی از عیسی آسان نیست. پس به هر کمکی که بتوان گرفت، نیاز داریم! بنابراین من قدردان چنین منبعی هستم. مِز در این کتاب به شیوه‌ای دست‌یافتنی، کاربردی و شخصی از عهدهٔ پرسش‌های دشوار و در عین حال اساسی الهیات مسیحی برآمده است.

جَرِد ویلسون

Director Of Content Strategy, Midwestern Baptist Theological Seminary, Kansas City, Missouri; Managing Editor Of For The Church, Midwestern's site for gospel-centered resources

کتابچهٔ بسیار عالی مخصوص کسانی که پرسش‌های مهمی دربارهٔ زندگی دارند، به‌ویژه کسانی که شناختی از عیسی ندارند!

دای هانکی

Cheeky git and gospel ninja!
(…and Pastor of Hill City Church, Pontnewynydd, Wales)

«خدا: آیا او وجود دارد؟» ابزاری عملی برای شاگردسازی ایمانداران به مبانی ایمان مسیحی است. برای مسیحیان جدید و بالغ، کتاب مِز کمک شایانی به درک برخی از پرسش‌های اساسی می‌کند. توصیهٔ من این است که یک نسخه از کتاب را تهیه کنید و با چند ایماندار دیگر آن را بررسی و مطالعه کنید.

رابی گالاتی

Senior Pastor, Long Hollow Baptist Church, Hendersonville, Tennessee

مِز مک‌کانِل، نقشهٔ یک جادهٔ زیبا و پرارتباط را ارائه می‌دهد تا بتوان در میان مهم‌ترین پرسش‌هایی که تاکنون برای هر کسی پیش آمده گام برداشت. «خدا: آیا او وجود دارد؟» نقاط بین تردیدها و الهیات ما را به هم وصل می‌کند. چه کتاب شگفت‌انگیزی!

آلبرت تیت

Founder and lead pastor, Fellowship Monrovia, Monrovia, California

And contributor to Letters to a Birmingham Jail: A Response to the Word and Dreams of Dr. Martin Luther King Jr

یادداشت ناشر

سال‌هایی که بسیاری از فارسی‌زبانان، در میان هیاهوی صداهای متناقض، تشنهٔ حقیقتی استوار و ایمانی ریشه‌دار هستند، نیاز به منابعی ساده، سالم و کتاب‌مقدسی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. بسیاری با اشتیاق به سوی شناخت مسیح گام برمی‌دارند، اما در همان آغاز راه با پرسش‌هایی بنیادین روبه‌رو می‌شوند؛ پرسش‌هایی دربارهٔ خدا، کتاب مقدس، نجات، کلیسا و معنای واقعی پیروی از عیسای مسیح. مجموعهٔ «گام‌های اول» تلاشی است برای پاسخ دادن به همین نیاز؛ مجموعه‌ای کوتاه، روشن و عمیق که می‌کوشد خواننده را نه صرفا به دانستن، بلکه به زیستن در حقیقت انجیل هدایت کند.

آنچه این مجموعه را ارزشمند می‌سازد، تنها سادگی بیان یا کاربردی بودن آن نیست، بلکه وفاداری آن به الهیات سالم، اقتدار کلام خدا و محوریت انجیل است. به عنوان ناشر، با قدردانی از خدمت ارزشمند نویسندگان

و خادمین این مجموعه، دعا می‌کنیم که خداوند از ترجمه و انتشار این کتاب‌ها برای بنای کلیسای فارسی‌زبان، تقویت ایمانداران جوان و هدایت جویندگان حقیقت استفاده کند.

امید ما این است که این «گام‌های اول»، آغاز راهی باشد برای ایمانی عمیق‌تر، شناختی روشن‌تر از مسیح، و محبتی افزون‌تر نسبت به خدا و کلیسای او.

نیما علیزاده

شبان و مؤسس «خدمات مسیحی مکاشفه»

پیشگفتار

من طوری بزرگ نشدم که به کلیسا بروم. مسیحیت برایم کاملا بیگانه بود. من در خیابان‌ها بزرگ شدم و تنها باری که به کلیسا رفتم برای مراسم تدفین دوستی بود که در نوجوانی فوت کرده بود. بعد از آنکه به زندان افتادم، خدا به فیض خود مرا نجات داد. وقتی اولین‌بار به کلیسا رفتم، مکانی بسیار عجیب به نظر می‌رسید. اما اکنون شبان یک کلیسا در محلهٔ فقیرنشینی به نام نیدره[1] در ادینبورگ هستم. کتاب‌ها و منابع مفید اندکی وجود دارند که برای مردم جامعهٔ من مفید باشند. به همین دلیل، من این مجموعه کتاب‌ها را نوشتم. کتابچه‌های راهنمای قابل دسترس، مرتبط و دارای هماهنگی برای مسیحیان جدیدی که در محله‌های بدون کلیسا و محروم زندگی می‌کنند. از برایان دِیویس[2] خواهش کردم در این کتاب به من کمک کند. او در «انجمن مسیح رستاخیزکرده» در مرکز شهر فیلادلفیا شبان است. من دعا می‌کنم وقتی این کتاب را مطالعه می‌کنید، ایمانتان قوی‌تر شود و رشد کند.

مِز مک‌کانِل[3]

شبان کلیسای محلهٔ نیدره

---

1. Niddrie
2. Brian Davis
3. Mez McConnell



معرفی مجموعه

این مجموعه شامل گام‌های اول برای آمادگی افرادِ بدون هر گونه پیشینهٔ مذهبی و کلیسایی است و به آنها کمک خواهد کرد تا در مسیر پیروی از عیسای مسیح، گام‌های اول را بردارند. ما این گام‌ها را «مسیر خدمت» می‌نامیم، زیرا معتقدیم هر مسیحی باید برای خدمت به مسیح و کلیسای او آماده شود و اصلا فرقی ندارد که چه پیشینه یا تجربه‌ای در زندگی دارد.

اگر یک رهبر کلیسا هستید که در مکان‌های سخت و دشوار خدمت می‌کنید، از این کتاب‌ها به عنوان ابزاری برای کمک به رشد کسانی استفاده کنید که با آموزه‌های عیسای مسیح آشنا نیستند. این کتاب‌ها آنها را برای رشد شخصیت، دانش و عمل آماده می‌کنند.

و یا چنانچه خودتان هم نوکیش مسیحی هستید و هنوز در درک مفهوم مسیحیت یا آنچه کتاب مقدس به‌واقع تعلیم می‌دهد، دچار چالش می‌باشید، پس این کتاب‌ها، راهنمای بسیار ساده‌ای هستند تا بتوانید گام‌های اول

پیروی از عیسای مسیح را بردارید.

برای استفاده از این کتاب‌ها روش‌های زیادی وجود دارند:

- می‌تواند توسط یک فرد که فقط مطالب را می‌خواند و بر روی پرسش‌ها تعمق و کار می‌کند، به کار گرفته شود.
- می‌تواند در موقعیتِ تک‌به‌تک استفاده شود؛ یعنی دو نفر پیش از ملاقات یکدیگر مطالب را می‌خوانند و سپس در مورد پرسش‌ها، بحث و گفت‌وگو می‌کنند.
- می‌تواند در موقعیت گروهی استفاده شود؛ یک رهبر، مطلب مورد نظر را ارائه داده و فرصت می‌دهد تا گروه دربارهٔ موضوع بحث و گفت‌وگو کنند.

موقعیت شما بهترین روش استفاده از این منبع را تعیین می‌کند.

کلیدهای کاربر

در طی مطالعهٔ این کتاب با نمادهای زیر روبه‌رو می‌شوید.



شخصیت داستان: در جاهایی از هر فصل، جک را ملاقات می‌کنید و در مورد داستان او و هر آنچه در زندگی‌اش اتفاق افتاده چیزهایی می‌شنوید. ما می‌خواهیم شما هم هر آنچه ما از کتاب مقدس یاد گرفته‌ایم را به کار بگیرید و بدانید آنها چگونه زندگی جک را تغییر داده‌اند. بنابراین هر گاه این نماد را ببینید، چیزی از داستان او خواهید شنید.



مثال: مثال‌ها و سناریوهای زندگی واقعی به ما کمک می‌کنند نکتهٔ اصلی که بیان می‌شود را درک کنیم.

STOP **توقف:** وقتی به نکتهٔ مهم یا دشواری برخورد می‌کنیم، از شما می‌خواهیم توقف کنید و مقداری وقت صرف تفکر یا بحث در مورد آنچه یاد

گرفته‌اید، نمایید. شاید همین کار، پاسخ برخی از پرسش‌هایتان را بدهد و یا شاید از داستان جک، مطالب بیشتری تعلیم بگیرید.



آیهٔ کلیدی: کتاب مقدس کلام خدا به ماست. بنابراین کلام آخرین در مورد هر چیزی است که باید به آن ایمان بیاوریم و رفتار کنیم. پس ابتدا می‌خواهیم کتاب مقدس را مطالعه کنیم و باید با دقت آن را بخوانیم. از این رو هر گاه این نماد را می‌بینید، آن بخش از کتاب مقدس را سه بار بخوانید یا به آن گوش دهید. اگر کسی که با او کتاب مقدس می‌خوانید، احساس راحتی می‌کند؛ از او بخواهید حداقل یک‌بار آن را بخواند.



آیهٔ حفظی: در انتهای هر فصل، یک آیه به شما معرفی می‌شود تا آن را حفظ کنید. ما متوجه شده‌ایم حفظ کتاب مقدس، واقعا در زندگی‌هایمان تاثیرگذار است. آیه (یا آیات) به شکل مستقیم، به موضوع همان فصل مربوط است.



خلاصه: در انتهای هر فصل خلاصه‌ای از مطالب آن فصل را ارائه می‌دهیم. اگر به روش خودتان با فرد دیگری کار می‌کنید، شاید بهتر باشد هر هفته، مطالب هفتهٔ پیش را بازبینی کنید.





نکته چیست؟
خدا وجود دارد و این را با
آفرینش جهان و نسل بشر
ثابت کرده است.



۱

اگر خدا وجود دارد، آن را ثابت کنید!

قسمت اول



یک روز جک لرزان و در حالی که پای خود را روی زمین می‌کشد، وارد ساختمان کلیسا می‌شود و ظاهرا توان ایستادن روی پاهای خود را ندارد. او مردی درشت‌هیکل و قوی است و زیر لب چیزی در مورد خدا و کلیسا زمزمه می‌کند و روی صندلی می‌افتد. بعد از کمی اصرار، شما متوجه می‌شوید او تقریبا سی و اندی ساله است و پیشینهٔ کاتولیک دارد. او ادعا می‌کند، بریده‌بریده حرف زدنش به دلیل مصرف داروهای تجویزشده توسط پزشک است، اما شما حدس می‌زنید به خاطر مصرف مواد، کمی نشئه شده است.

مشخص است که او از دوستانش دربارهٔ کلیسا شنیده است و به دنبال کمک است تا دوباره به زندگی بازگردد، گرچه دربارهٔ چگونگی آن نظری ندارد. با چند پرسش ساده می‌توان فهمید او تا حدی مذهبی است و به نوعی به

خدا ایمان دارد، اما خودش نمی‌داند چه نوع خدایی. به تصور جک، اگر خدا وجود دارد، قطعا توجهی به افرادی مانند او ندارد. جک اصلا اطلاعی از کتاب مقدس ندارد و تصور می‌کند کلیسا فقط برای زنان سالخورده و اعیان است. اما او به اینجا آمده، زیرا ناامیدانه می‌خواهد اوضاع را تغییر دهد و این آخرین راه حل است.

به‌تازگی زندگی او در سراشیبی بدی افتاده است. یکی از صمیمی‌ترین دوستانش به دلیل مصرف بیش از حد مواد مخدر درگذشته است و او احساس می‌کند مصرف هروئینش از کنترل خارج شده است. او شروع به فکر کردن در مورد معنای زندگی کرده است. ما چرا اینجاییم؟ همهٔ اینها برای چیست؟ آیا اصلا مفهومی دارند؟ او پر از تردید، ترس، خشم و پرسش است.

در مورد جک از کجا شروع کنیم؟

جک پرسش‌های مهمی می‌پرسد:

چرا اینجاییم؟

روی این کرهٔ بزرگ که زمین می‌نامیم، چه می‌کنیم؟

هدف کلی آن چیست؟

اینها پرسش‌های مهم دوران ما هستند. در حقیقت پرسش‌های مهم تاریخ بشریت هستند. همهٔ ما می‌خواهیم در زندگی‌مان به معنایی برسیم. چه به کلیسا بیاییم و به خدا ایمان داشته باشیم و چه نه. ما می‌خواهیم زندگی‌مان معنایی داشته باشد. ما می‌خواهیم تصور کنیم همهٔ اینها دارای اهمیت هستند.

ما واقعا چه کسی هستیم؟

ما به چه چیزی مشغولیم؟

یک چیز قطعی است. بیشتر ما مانند جک کاملا مطمئن هستیم وقتی از این مسائل صحبت می‌شود، کتاب مقدس و کلیسا چیز زیادی به ما نمی‌دهند.

اما جک نیز مانند بیشتر مردم اشتباه می‌کند.



من هر سال در روز کریسمس و روز تولد دخترهایم با آنها بازی می‌کنم. آنها نیز مانند سایر کودکان از ته دل دوست دارند هدیه بگیرند و آن را باز کنند. آنها بسیار بی‌تاب هستند که بفهمند من و همسرم چه هدیه‌ای برایشان خریده‌ایم. به هر حیله و ترفندی می‌خواهند زودتر بفهمند چه چیزی داخل بسته‌ها هست. بدون استثنا یکی از آنها یواشکی مرا به کناری می‌کشد و می‌پرسد برای خواهرش چه خریده‌ایم و قول می‌دهد که: «من راز نگهدارم، می‌توانی به من اعتماد کنی، من چیزی نمی‌گویم.» اما من همیشه مخالفت می‌کنم و به آنها می‌گویم منتظر بمانند و آنها با ناامیدی جیغ می‌کشند و گریه می‌کنند. آنها می‌خواهند بدانند. حق دارند بدانند. در مقابل، من ساکت می‌مانم تا وقتی زمانش برسد و آنها خودشان بفهمند هدیه‌شان چیست. اما باز هم این مانع آنها نمی‌شود که روش‌های دیگری را امتحان نکنند. پس اگر موفق نشوند از دهانم حرف بکشند، شروع به حدس زدن می‌کنند. جعبه را تکان می‌دهند و صد چیز را نام می‌برند تا از واکنش من به سرنخی برسند. گاهی خودشان را متقاعد می‌کنند که درست حدس زده‌اند، تا زمانی که هدیه را باز می‌کنند و متوجه می‌شوند یک چیز کاملا متفاوت بوده است. تنها راه اطمینان از محتویات بسته، آن است که کاغذ کادو را پاره کنند و ببینند زیر آن چیست. آن وقت دیگر مطمئن می‌شوند. تقریبا همیشه آن چیزی نیست که فکر می‌کردند و فرسنگ‌ها با حدس آنها فاصله دارد.

در مورد کشف حقایق دربارهٔ خدا نیز می‌توان همین را گفت. بسیاری از مردم فکر می‌کنند پاسخ تمام رازهای خلقت را می‌دانند و بسیاری هم دوست دارند حدس‌های غیرواقع‌بینانه بزنند. آنها در مورد چگونگی به وجود آمدن

بشر، ایده‌های عجیب و غریبی بیان می‌کنند. آیا واتیکان روی یک سفینهٔ فضایی نشسته است؟ آیا ما از یک نیروی حیات بیگانه به وجود آمدیم؟ آیا ما چیزی جز مشتی حیوانات تکامل‌یافته نیستیم؟

چه کسی می‌داند؟

آیا ما می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم؟

جک یکی از کسانی است که فکر می‌کند هیچ کس با اطمینان نمی‌داند خدا وجود دارد و هیچ کس تاکنون با اطمینان نفهمیده او شبیه چیست.

در دنیای جک، خدا **اثبات‌ناپذیر و شناخت‌ناپذیر** است.

STOP ما چه فکر می‌کنیم؟ آیا جک درست می‌گوید؟ آیا می‌توان وجود خدا را اثبات کرد؟ آیا کسی واقعا می‌تواند با اطمینان مدعی شود خدا را می‌شناسد؟



تصور کنید مجبور بودیم با نشستن در اتاقی بدون پنجره زندگی خود را سپری کنیم. این اتاق فقط یک درب دارد، اما دستگیره‌اش آن طرفِ در است. به عبارتی، هیچ راه خروجی ندارد و به هیچ طریقی نمی‌توان فهمید آن طرف در چیست. شاید چیزی باشد، شاید هم نباشد. تو و دوستانت مدام در تلاش هستید مشکل را حل کنید. برخی ادعا می‌کنند صداهایی می‌شنوند و برخی دیگر می‌گویند این فقط خیالات است. بعضی تلاش می‌کنند و حدس می‌زنند که بیرونِ در چیست و برخی هم به خود زحمتی نمی‌دهند، چون به نظر آنها همه چیز فقط حدس و گمان است. بعضی ادعا می‌کنند صد در صد می‌دانند آنجا چیست، گرچه در تمام زندگی‌شان جرات بیرون رفتن از آنجا را نداشته‌اند. در نهایت، هیچ یک از افراد اتاق از چیزی مطمئن نیست.

این طرز تفکر بسیاری از مردم دربارهٔ مفهوم زندگی و وجود خداست. بشریت در دام این سیاره افتاده است و بسیاری معتقدند به هیچ طریقی نمی‌توان مطمئن شد آیا اصلا چیزی آن بیرون هست یا نه. پس با هر کسی که مدعی است می‌داند و مطمئن است، به چشم شک و تردید نگاه می‌کنند. ما چگونه از چیزی اطمینان حاصل می‌کنیم؟ آیا با چشم خودمان آن را دیده‌ایم؟ چه دلیل و برهانی برایش هست؟ تنها راهی که می‌توان از آنچه پشت در است مطمئن شد، باز کردن در است تا بفهمیم چه چیزی پشت آن است.

این همیشه اولین درس برای پذیرش ایمان مسیحی است. همان چیزی که جک باید بفهمد. ما هرگز نمی‌توانیم با اطمینان از وجود خدا آگاه شویم، مگر خود خدا بخواهد آن را برای ما آشکار سازد.

گوگل نمی‌تواند به ما کمک کند.

دوستانمان نمی‌توانند به ما کمک کنند.

تنها راهی که می‌توان با اطمینان فهمید «آیا خدا وجود دارد»، آن است که خودش را در اینجا برای ما آشکار سازد. این دقیقا همان کاری است که ایمان مسیحی مدعی انجام آن است.

۱. خدا خودش را در دنیایی که ساخته، برای ما آشکارکرده است

جک دربارهٔ دنیایی که می‌بیند چه باوری دارد؟ او مطمئن نیست. تکامل، درست است؟ جک چنین واقعیتی در ذهن خود دارد. با این وجود او دقیقا نمی‌داند چطور آن را توضیح دهد. او فقط آن را به عنوان یک واقعیت می‌پندارد، زیرا چیزی است که دانشمندان می‌گویند و به هر حال او یک‌بار هم برنامه‌ای در این باره در تلویزیون دیده است. اینکه انفجار بزرگی[1] نیز وجود داشته است، مگر نه؟ او واقعا زیاد در موردش فکر نمی‌کند، زیرا سردرد

1. Big Bang

می‌گیرد. با این حال واقعا نمی‌داند دنیا چطور به اینجا رسیده، اما نمی‌تواند خدا عامل آن باشد، زیرا هیچ کس به‌راستی دیگر این مطالب را باور ندارد، این‌طور نیست؟ به نظر جک زندگی کاملا بی‌معنی است، ما زندگی می‌کنیم، می‌میریم و تمام. شاید خدایی وجود داشته باشد، شاید هم نه. چه کسی می‌داند؟ چه کسی اهمیت می‌دهد؟ چه اهمیتی دارد؟ قرار نیست دانستن اینها زندگی او را بهتر کنند، مگر نه؟

STOP ما در مورد جهان‌بینی جک چه فکری می‌کنیم؟ در مورد وجود دنیا در اینجا چطور فکر می‌کنیم؟ اهمیتی دارد؟ اگر بله، چرا و اگر نه، چرا؟

کتاب مقدس دیدگاه متفاوتی نسبت به جهان، در مقایسه با دیدگاه جک دارد. در واقع، کتاب مقدس می‌گوید یکی از راه‌هایی که خدا خود را به ما آشکار ساخته، **از طریق همین جهانی است که آفریده است.**



«آسمان جلال خدا را بیان می‌کند، و فَلَک از عمل دستهایش سخن می‌گوید» (مزامیر ۱:۱۹).



«زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنیِ خدا، یعنی قدرتِ سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهانِ مخلوق، به‌روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست» (رومیان ۱:۱۹-۲۰).



اگر کاپوت ماشین را بالا می‌زدیم و موتور کاملا جدیدی پیدا

می‌کردیم، حتی برای یک لحظه هم فکر نمی‌کردیم خودش به آنجا رسیده است. هر یک از اجزاء در کارکرد کلی ماشین، نقشی مهم دارند. موتور روشن، شاهکار نبوغ مهندسی و خلاقیت است. خدا وجود خود را به واسطهٔ آفرینش جهان به انسان‌ها ثابت می‌کند، اثری که از ابتدا تا انتها نمایشی از نبوغی حیرت‌انگیز است.



جک می‌گوید: «یک لحظه صبر کنید. اگر این واقعیت دارد، پس دنیا چرا این‌قدر به‌هم‌ریخته است؟ چرا این‌قدر درد و رنج وجود دارد؟»

پرسش‌های خوبی هستند. ما جلوتر در مطالعات خود دربارهٔ خدا به آنها می‌پردازیم. اما فعلا سعی داریم مبانی را بیان کنیم. زمانی که مبانی را یافتیم، می‌توانیم به بررسی برخی از مشکلات بپردازیم. فعلا به مطلب اصلی بازگردیم: **خدا از طریق خلقتی که ساخته است، خودش را برای جهانیان آشکار می‌کند.**

STOP فقط با نگاه کردن به دنیا، می‌توانیم به چه چیزهایی دربارهٔ خدا پی ببریم؟

وقتی فکر می‌کنید که همه چیز در این دنیا چگونه به هم مرتبط هستند، پس می‌فهمید او باید **باهوش** باشد.

وقتی به زیبایی و تنوع چیزهای خلق‌شده فکر می‌کنید، می‌فهمید او باید **خلاق** باشد.

وقتی به کوه‌ها، دریاها و نیروهای قدرتمند جهان خودمان فکر می‌کنیم، پس می‌فهمید او باید **توانمند** باشد.

عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر آنکه خدا تمامی اینها را فقط با کلام خلق کرد. بسیاری از مردم دوست دارند دنیا را یک حادثهٔ کیهانی، یک رویداد تصادفی یا نتیجهٔ یک انفجار بدانند. اما دنیای پیرامون ما بیانگر یک طراح عالی، یک برنامه‌ریز، یک شخص خلاق و از همه بالاتر یک شخص بسیار توانمند و قوی است.

۲. خدا خودش را در خلقت نسل بشر آشکار ساخته است

دنیا مکانی شگفت‌انگیز و مملو از عجایب است، اما در روی این سیاره هیچ چیز را نمی‌توان با بشر مقایسه کرد. به خاطر بیاورید که جک به تکامل اعتقاد دارد و بنابراین تصور نمی‌کند انسان‌ها از سایر مخلوقات، مهم‌تر و یا با آنها متفاوت باشند؛ یا آیا او این‌طور فکر می‌کند؟

STOP آیا بین نوزاد انسان و توله‌سگ فرقی هست؟ آیا یکی از دیگری ارزشمندتر است؟ از پاسخ خود دفاع کنید.

انسان‌ها مخلوقات پیچیده‌ای هستند. حتی چیزی به کوچکی کرهٔ چشم نیز ساختار ظریف و درهم‌تنیده‌ای دارد. شبکیه شامل صد و سی میلیون سلول میله‌ای شکل است. آنها پیام‌های عصبی را از طریق یک میلیون فیبر به مغز ارسال می‌کنند و نیم میلیون پیام را همزمان کنترل می‌کنند. این شاهکار طراحی و مهندسی است. به همین ترتیب می‌توانیم عملکرد تمام ارگان‌های بدن را بررسی کنیم و به شگفتی‌های مشابهی برسیم.



جک می‌گوید: «خب! سگ‌ها هم چشم دارند. آیا دی.اِن.اِی ما و میمون‌ها شبیه نیستند؟ پس این ثابت می‌کند کتاب مقدس

اشتباه است!»

STOP آیا ما با جک موافقیم؟ چه چیزی ما را از سایر حیوانات متمایز می‌کند؟

ما یک‌باره آفریده شدیم

پیدایش به ما یاد می‌دهد خدا آشکارا در خلقت جهان و همهٔ موجودات زنده از جمله خود ما فعال است. به زبان پیدایش ۷:۲ توجه کنید:

«آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نَفَسِ حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.»

این نشانگر بصیرت و چیره‌دستی است. در این مرحله هیچ جایی برای فرآیند تکامل تدریجی وجود ندارد. ما از خاک زمین ساخته شده‌ایم و به زمین بازمی‌گردیم. نفسی که می‌کشیم موهبت خدادادی است. در خلقت ما بصیرت وجود دارد. خدا فرآیندی را آغاز نکرد که بعد منتظر بماند تا خودش پیش برود.

ما به شباهت او آفریده شده‌ایم

آنگاه خدا فرمود: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم» (پیدایش ۲۶:۱). بدیهی است بین انسان و حیوان شباهت‌های بسیاری وجود دارد. هر دو از یک ماده (غبار) ساخته شدند. روح حیات در هر دو دمیده شد؛ بنابراین بسیاری از افراد بین بشریت و قلمرو حیوانات، پیوند نزدیکی می‌بینند. اما از بسیاری جهات ما از قلمرو حیوانات مجزا هستیم. ما شبیه هم هستیم، اما پیدایش به ما یاد می‌دهد تفاوت‌های زیادی داریم. ما به شباهت خدا خلق شدیم، اما حیوانات خیر. tselem واژه‌ای با ریشهٔ عبری و معادلی برای کلمهٔ تصویر یا شباهت است و به نظر می‌رسد به معنای

«حکاکی یا تراشیدن» باشد. به عبارت دیگر از نظر تحت‌اللفظی انسان تقریبا یک بخش تراشیده‌شده از یک بلوک قدیمی است. اما این به چه معناست؟ آیا به‌راستی ما خدایان کوچکی هستیم که مورمون‌ها به آن باور دارند؟ در واقع خیر. آیا خدا جسم فیزیکی دارد؟ خیر، بر اساس تعلیم کتاب مقدس خدا روح است.

اما انسان دارای این ویژگی‌هاست:

- **خرد**
- **هوش**
- **اراده**
- **اخلاق**
- **وجدان**
- **و احساس.**

و در آدم، ما این‌چنین خلق شدیم:

- **بی‌گناه**
- **و پاک.**

ما دارای توانایی برقراری ارتباط هستیم، از طریق:

- **زبان**
- **خلاقیت**
- **عشق**
- **تقدس**
- **جاودانگی**
- **و آزادی.**

شناخت ماهیت والای خلقت ما بسیار اهمیت دارد و به همین دلیل کتاب مقدس در پیدایش ۱:۲۶-۲۷ سه بار عبارت «به شباهت خدا» را بیان

می‌کند. بدیهی است زن و مرد در مقابل خدا از انسانیتی مشترک و ارزشی برابر برخوردارند. اما جالب است که در نحوهٔ ساخته شدن به شکل و تصویر او، کاملا برابر نیستند. مرد از خاک و زن از گوشت و استخوان مرد ساخته شده است. زن به مرد وابسته است. گرچه مرد نیز به زن وابسته است، زیرا زن از مرد پدید آمد و مرد نیز اکنون از زن پدید می‌آید و پدیدآورندهٔ همه چیز خداست (اول قرنتیان ۱۲:۱۱).

مرد و زن شایستهٔ کرامتی برابر هستند،
فقط تکامل است که ارزش ما را تا حد یک کَک (حشره) تنزل می‌دهد.

زن و مرد تاج خلقت خدا هستند و این در کتاب مقدس با عنوان «بسیار نیکو» شرح داده شده است.

کار خلقت بشریت تمام شد. به عبارت دیگر، نسل بشر **برای خدا و توسط خدا** خلق شد.

انسان‌ها دارای روح هستند

روح است که جایگاه منحصربه‌فردی در این دنیا به ما داده است. آنچه ما را به خدا وصل می‌کند، روح است. روح سبب می‌شود بفهمیم در زندگی چیزی بیشتر از آنچه تجربه می‌کنیم وجود دارد (یکی از دلایلی که جک احساس خلأ می‌کند همین است). نسل بشر با توانایی پرسشگری و درک عمیق درست و غلط خلق شده است. وقتی به دیگران دروغ می‌گوییم، چه مسیحی باشیم، چه غیرمسیحی، در عمق وجود خود خوب می‌دانیم این کار اشتباه است. وقتی به دیگران صدمه می‌زنیم به‌خوبی از اشتباه بودن آن آگاهیم. وقتی کار اشتباهی انجام می‌دهیم، توسط وجدان خود به‌خوبی آن را می‌فهمیم.

هیچ کس این را به ما نمی‌گوید. ما فقط می‌دانیم. این از کجا می‌آید؟

کتاب مقدس در رومیان ۱۴:۲-۱۵ می‌گوید ما درست و غلط را می‌دانیم،

زیرا خدا شریعت خود را در قلب‌های ما نگاشته است. آن را در آنجا حک کرده است، حتی پیش از آنکه متولد شویم. هر انسانی با وجدان متولد می‌شود. آن وجدان به ما می‌گوید کسی که ما را خلق کرد پارسا، مقدس، کامل و نیک است. خدا تمام اینها را در قلب ما گذاشت تا وقتی کار اشتباهی می‌کنیم، هیچ عذر و بهانه‌ای برایش نداشته باشیم.



«آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فَلَک از عمل دستهایش سخن می‌گوید» (مزامیر ۱:۱۹).



لازم است جک بداند زندگی بی‌هدف نیست، تصادفی نیست. خدا وجود دارد و به او و زندگی‌اش اهمیت می‌دهد. دنیای پیرامون ما و حتی خود جک، برهان وجود خداست.

بیشتر از این هم هست...



نکته چیست؟
خدا خودش را
از طریق کلمات کتاب مقدس
آشکار می‌سازد.



۲

اگر خدا وجود دارد، آن را ثابت کنید!

قسمت دوم



خدا خودش را از این طریق آشکار کرده است:
۱. آفرینش دنیا
۲. خلقت بشر

STOP آنها چه چیزی دربارهٔ اینکه خدا شبیه کیست به ما یاد می‌دهند؟

او قدرتمند، خلاق و نیکو است.
اما خدا خودش را از روش‌های دیگری نیز به ما آشکار ساخته است؛
او سخن گفته است.
خدای مسیحیت، یک خدای متکلم است. او از طریق صفحات کتاب مقدس با ما سخن می‌گوید.



جک نیز مانند بیشتر مردم، هیچ اطلاعی راجع به کتاب مقدس ندارد. او مطمئن است در خانهٔ مادربزرگش یکی هست، اما هرگز کار زیادی با آن نداشته است. شاید اینجا و آنجا کمی از قسمت‌های عجیب و غریب آن را خوانده باشد، اما عمدتا تنها چیزی که در این باره می‌داند چیزی است که او و دوستانش به صورت آنلاین از نظریه‌پردازهای توطئه دریافته‌اند. تا جایی که به او مربوط است، کتاب مقدس قدیمی، پر از اشتباه و منسوخ است. شاید در دوران مادربزرگش خوب بوده باشد، اما به او و زندگی‌اش بی‌ربط است. به هر حال، به نظر جک، بیشتر آن را علم رد کرده و باور داستان‌های خیالی مانند کسانی که در دل ماهی بزرگ زندگی می‌کردند و از این قبیل داستان‌ها دشوار است. در ذهن او، شما باید دیوانه باشید که بر اساس کتاب مقدس زندگی می‌کنید.

STOP دربارهٔ دیدگاه جک در مورد کتاب مقدس چه فکر می‌کنید؟ آیا با آن موافقید یا مخالف؟ چرا؟

چه می‌شد اگر قرار بود کتاب‌های مقدس خودمان را به سطل زباله بیندازیم؟ آیا دنیای پیرامون ما اطلاعات کافی در اختیارمان گذاشته است تا بفهمیم خدا واقعا چگونه است؟ همان‌طور که دریافته‌ایم، آفرینش، چیزهایی دربارهٔ خدا به ما می‌گوید، اما همه چیز را دربارهٔ او به ما نمی‌گوید. شاید وجود درختان به ما بگوید چیزی کاملا خلاقانه وجود دارد، اما همه چیز را دربارهٔ هدف این دنیا نمی‌گوید. این‌طور نیست؟

در حقیقت، در جهان هستی فقط یک جا هست که در آن می‌توان به حقایق واقعی و خاصی در مورد آنچه او از بشر انتظار دارد پی برد: کتاب مقدس. آنجاست که درمی‌یابیم:

او کیست،
شبیه چیست،
ما چه کسانی هستیم،
و او چه انتظاری از ما دارد.

به همین دلایل، این موضوع در زندگی مسیحیان از اهمیت خاصی برخوردار است. ما به کتاب مقدس نیاز داریم، چون:

۱. به ما می‌گوید به عنوان یک نسل انسانی چگونه هستیم.

۲. به ما می‌گوید خدا شبیه چیست.

۳. به ما می‌گوید هر یک از ما چگونه می‌توانیم شخصا خدا را بشناسیم.

این روزها اگر بخواهیم به‌سرعت به پاسخِ پرسش‌های خود برسیم، چه باید بکنیم؟ خب، احتمالا سری به تلفن‌های هوشمند خود می‌زنیم و در گوگل جست‌وجو می‌کنیم. یا اگر واقعا گروهی سنت‌گرا باشیم، احتمالا از کسی که می‌شناسیم می‌پرسیم. اما اکنون مشکل اصلی به‌خصوص در اینترنت این است که تئوری‌های ابلهانه و نابخردانه‌ای وجود دارند. در دنیا افراد عجیب و غیرعادی فراوانی با ایده‌های نابخردانهٔ زیادی وجود دارند، به‌ویژه وقتی صحبت از کتاب مقدس در میان است.

چطور بفهمیم چه چیزی قابل اعتماد است و چه چیزی نیست؟
چطور بفهمیم اطلاعات نادرست و مبهم به ما داده نشده است؟



برای مثال اگر مشکلی برای ماشین ما پیش بیاید، اصلا درست نیست به دفترچهٔ راهنمای ماکروویو نگاهی بیندازیم، چون کمکی نمی‌کند. لازم است ماشین را به تعمیرگاه ببریم و به استاد مکانیکی نشان دهیم که در این باره اطلاعات دارد. بنابراین وقتی می‌خواهیم دربارهٔ انجیل بدانیم، نیازی نیست به وب‌سایت‌های روشنگران مراجعه کنیم یا نزد عمو

باب برویم که مدت‌ها پیش فقط یک‌بار به کلیسا رفته است.

لازم است به منابع مربوطه مراجعه کنیم.

لازم است کتاب راهنمای اصلی را بررسی کنیم.

لازم است به کتاب مقدس مراجعه کنیم.

فقط این کتاب دارای منابع موثقی برای توضیح منظور اصلی انجیل و دلیل اهمیت آن است.

در حقیقت، کتاب مقدس تنها جای امن و قابل اعتمادی است که می‌توانیم در آن به حقایق خدا پی ببریم.

STOP آیا کل کتاب مقدس حقیقت است یا فقط بخشی از آن؟ کدام بخش حقیقت است و کدام بخش نیست؟ چگونه این تفاوت را بیان می‌کنیم؟

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که مردم تصور می‌کنند مسیحیانِ معتقد به کتاب مقدس، احمق هستند که آن را جدی می‌گیرند. مسیحیان چگونه می‌توانند کتاب احمقانه‌ای را باور کنند که هزاران سال پیش توسط ناقص‌العقل‌های خرافاتی نوشته شد.

هزارهٔ جدید رسیده است. ما جلوتر رفته‌ایم، این‌طور نیست؟

قطعا هیچ فرد باهوشی آن همه کلام نامفهوم و بی‌معنا را باور نمی‌کند، درست است؟

جک و دوستانش نیز چنین تفکری دارند. به نظر دوستان جک بیشتر مردم عادی (تمام افراد دارای ذهن سالم و درست) نیز چنین طرز فکری دارند.

شاید خواندن بخشی از کتاب مقدس جالب باشد، اما این موضوع تا جایی است که کار منطقی پیش می‌رود. گاهی ممکن است تعدادی از داستان‌های

خوب، پندهای اخلاقی مناسبی بدهند، اما بیش از این چیزی ندارند.
از سوی دیگر، مسیحیانِ معتقد به کتاب مقدس، باور دارند و تعلیم می‌دهند که کتاب مقدس نه تنها **صد در صد حقیقت است**، بلکه **صد در صد قابل اعتماد و صد در صد کلام مقدس خداست.**



او می‌گوید: «بی‌خیال مرد، هیچ کس باور نمی‌کند کتاب مقدس صد در صد حقیقت است. این کتاب فقط حاوی داستان‌هایی است که غارنشینان به هم بافته‌اند. پر از اشتباه و تناقض است. پس چطور می‌تواند قابل اعتماد باشد؟»

مشکل این است که جک اینها را می‌گوید، اما نمی‌داند چطور ثابت کند. او چطور می‌تواند بفهمد کتابی که هرگز نخوانده پر از اشتباه است؟ وقتی از او بخواهیم این تناقضات را ثابت کند، نمی‌تواند. پس بیایید دست یاری به او بدهیم.
در مرقس ۲۵:۱۵ می‌خوانیم: «ساعت سوّم از روز بود که او را بر صلیب کردند.» و در یوحنا ۱۴:۱۹ می‌خوانیم: «آن روز، روز تهیهٔ عید پِسَح و نزدیک ساعت ششم از روز بود. پیلاتُس به یهودیان گفت: "اینک پادشاه شما."» مرقس می‌گوید مسیح در ساعت سوم به صلیب کشیده شد و یوحنا به‌روشنی بیان می‌کند او در ساعت ششم محاکمه شد. پس چگونه می‌توان گفت که عیسی در کتاب یوحنا سه ساعت بعد از اینکه مرقس ادعا می‌کند که او باید به صلیب کشیده شده باشد، هنوز در دادگاه است؟ اصلا منطقی نیست.
این بیشتر شبیه یک اشتباه لفظی است.



شما این را پیروزمندانه به جک نشان می‌دهید و می‌گویید: «آیا

منظور تو از این دست اشتباهات است؟» او دقیقا نمی‌داند چه پاسخی بدهد. به هر حال قرار است او کسی باشد که کتاب مقدس را مورد انتقاد قرار می‌دهد، نه شما. او می‌گوید: «دقیقا!» و شما می‌گویید: «اگر کتاب مقدس اینجا اشتباه می‌کند؛ پس نمی‌تواند قابل اعتماد باشد، مگر نه؟ قبول داری؟» و او پاسخ می‌دهد: «بله قبول دارم.»

آنچه ذهن او را به هم می‌ریزد وقتی است که شما پس از مکثی به او خبر می‌دهید علی‌رغم اینها باز هم باور دارید کتاب مقدس صد در صد عاری از خطاست.

ما برای آن از واژهٔ «**مصون از خطا**» استفاده می‌کنیم.

خدا تک‌تک کلمات کتاب مقدس را نوشته است و هرگز اشتباه نمی‌کند. حالا جک گیج شده است. او می‌پرسد: «چطور آن را باور می‌کنی وقتی درست همین الان این دو آیه را به من نشان دادی؟»

اکنون دفاع از آن اشتباه معروف، بسیار ساده است. هیچ تناقضی در زمان محاکمه و بر صلیب شدن وجود ندارد. علی‌رغم آنچه این متن می‌گوید، می‌بینید یوحنا از سیستم زمان و شماره‌گذاری رومی استفاده می‌کرده است، زیرا او انجیل را در افسس نوشت و افسس پایتخت رومی آسیا بود. ما می‌دانیم این حقیقت دارد، زیرا در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز از همین سیستم استفاده می‌کند. مرقس از سیستم اعداد و زمان عبری استفاده می‌کرد. بر اساس ساعت عبری، ساعت سوم، ساعت نُه صبح و بر اساس ساعت رومی ساعت ششم، ساعت شش صبح بود. پس هیچ اشتباهی در آن نیست. مسیح ساعت شش صبح محاکمه و در ساعت نُه صبح همان روز بر صلیب شد. بر اساس دیگر گزارش‌های انجیل، این کاملا درست است.

بخش‌هایی از انجیل که اغلب متناقض به نظر می‌رسند، توضیحی کاملا

منطقی دارند. **کتاب مقدس کتابی بسیار خاص است؛ کتابی جادویی است.**

چند نفر از ما مانند پدران و مادران یا پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های خودمان فکر می‌کنیم؟ نه خیلی.

آیا ما هنوز هم مانند مردمان صد سال پیش فکر می‌کنیم و با آنها موافقیم؟ خیر.

با این وجود اینجا کتابی داریم که در واقع، مجموعه‌ای شامل **شصت‌وشش کتاب** است که طی **هزار و پانصد سال**، توسط **چهل نویسندهٔ متفاوت** با پست و مقام‌های مختلف نوشته شده‌اند: پادشاه، فیلسوف، ماهیگیر، شاعر و دانشمند.

این کتاب‌ها در مکان‌های مختلفی نوشته شده‌اند: بیابان، سیاه‌چال، قصر، جزیره و اسارت؛ طی دوران جنگ و صلح، طی دوران خوشی و ناخوشی، غم و شادی؛ در آسیا، آفریقا و اروپا؛ به زبان عبری، آرامی و یونانی؛ دربارهٔ صدها مطلب مختلف.

بیشتر این نویسندگان هرگز یکدیگر را ملاقات نکردند. هرگز یکدیگر را نمی‌شناختند. آنها با هم در کافی‌شاپ محله روی آن کار نکردند. **علی‌رغم اینها، هر شخص و هر کتابی با سایر اشخاص و کتاب‌ها همخوانی دارد و آنها مکمل یکدیگر هستند.**

همگی آنها داستان آمدن خداوند عیسای مسیح را می‌گویند. همین باعث شده به کتابی خاص و منحصربه‌فرد تبدیل شود. **کتاب مقدس خود ادعا می‌کند کلام خداست.**

«تمامی کتبِ مقدّس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است» (دوم تیموتائوس ۳:۱۶ NIV).

یعنی خدا و کتاب مقدس را نمی‌توان از هم جدا ساخت و به همین دلیل آن را کلام خدا می‌نامیم.

خدا انسان‌ها را از تمام مکان‌ها فرا خواند و به آنها گفت آنچه را می‌گوید، بنویسند. آنها را انبیاء می‌نامند.

خدا آنها را هدایت نمود تا آنچه ثبت می‌کنند، دقیقا آنچه باشد که خودش خواسته است آنها بنویسند.

آنها سبک و ویژگی‌های نوشتاری خودشان را کاملا حفظ کرده‌اند (ما در کتاب‌های مختلف کتاب مقدس، شاهد این هستیم)، اما همیشه *عاری از خطا بوده‌اند*. آنها اجازه نداشتند افکار و ایده‌های خودشان را به آن بیفزایند.



«قبل از هر چیز، بدانید که هیچ وحیِ کتب مقدّس زاییدهٔ تفسیر خودِ نبی نیست. زیرا وحی هیچ‌گاه به ارادهٔ انسان آورده نشد، بلکه آدمیان تحت نفوذ روح‌القدس از جانب خدا سخن گفتند» (دوم پطرس ۱:۲۰-۲۱ NIV).

از آغاز تا پایان کتاب مقدس سراسر پیام خداست.

کتاب مقدس در ابتدا روی طومارها نوشته شده بود که این اسناد اصلی را «نسخه‌های دست‌نویس»[1] می‌گویند. از آنجایی که پاپیروس بسیار ظریف و نازک بود، برای حفظ آنها مجبور بودند مدام از روی طومارهای اصلی نسخه‌برداری کنند. تمام این کارها با دست انجام می‌شدند و *برای محافظت از ترجمهٔ درست کلام خدا از هر حفاظتی استفاده می‌شد*. نمی‌خواستند چیزی به هم بریزد. آنها دستگاه فتوکپی نداشتند، از این رو در حین انجام کار

1. Autographs

تمام حروف و کلمات را می‌شمردند. این افراد را کاتب می‌نامیدند. چگونه به صحت آنها پی ببریم؟ در دهۀ ۱۹۴۰، «نسخه‌های خطی دریای مرده»[1] کشف شدند. آنها شامل قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی عهد عتیق بودند که اکنون در دست داریم. وقتی آنها را با نسخ خطی جدیدتر مقایسه کردند، هیچ اختلافی در این متون ندیدند.

کتاب مقدس، **قابل اعتماد** است.

کتاب مقدس بیش از هر کتابی در طول تاریخ بشریت نقل، منتشر و خوانده شده است و تاثیرگذارترین کتاب بوده است.



«خداوندا، کلام تو جاودانه در آسمانها استوار است» (مزامیر ۸۹:۱۱۹ NIV).

کتاب مقدس، کلام حقیقی و راستین خدا به بشر است. نوشتار انسان‌هایی نیست که می‌کوشند حدس بزنند خدا شبیه چیست، بلکه خود خدا از میان صفحات کتاب مقدس سخن می‌گوید. او با انسان‌ها سخن گفت و آنها نوشتند.

STOP چرا فکر می‌کنید درک این موضوع دارای اهمیت است؟



اینک جک بیش از هر زمانی متوجه می‌شود کتاب مقدس چقدر بزرگ‌تر از حد تصور اوست. او به کتاب مقدس کهنه و قدیمی روی قفسه‌های مادربزرگش فکر می‌کند و برای اولین‌بار واقعا به برداشتن و خواندن آن می‌اندیشد. شما می‌دانید جک دربارۀ کتاب مقدس چه نظری داشت و

1. The Dead Sea Scrolls

هرگز زمانی را صرف خواندن آن نکرده بود. او از خودش می‌پرسد: «اگر بتوان ثابت کرد کتاب مقدس قابل اعتماد است؛ پس باید دید واقعا چه می‌گوید؟» کتاب مقدس فقط یک کتاب کهنهٔ قدیمی نیست، کتابی معمولی نیست، بلکه کلام خداست که بر نویسندگان آن دمیده شده است.



«نیز ما خدا را پیوسته شکر می‌گوییم که شما به هنگام پذیرفتن کلام خدا، که از ما شنیدید، آن را نه چون سخنان انسان، بلکه چون کلام خدا پذیرفتید، چنانکه براستی نیز چنین است؛ همان کلام اکنون در میان شما که ایمان دارید، عمل می‌کند» (اول تسالونیکیان ۱۳:۲).

STOP چگونه می‌توان مطمئن شد کتاب مقدس واقعا کلام خداست و صرفا داستان‌های ساختگی هوشمندانه نیست؟

روح‌القدس وقتی کتاب مقدس را به وجود آورد، کار خاصی انجام داد. مردم چیزی را نوشتند که خدا به آنها انتقال داد.

دوم پطرس ۲۰:۱-۲۱ را دوباره بخوانید. آیا متوجه می‌شوید که به شما یاد می‌دهد خدا نویسندهٔ کتاب مقدس است؟

زیرا کتاب مقدس کلام خداست و به ما در درک آن و رشد در پارسایی کمک می‌کند. به همین دلیل باید آن را مطالعه کرد و به همین دلیل باید آن را بخوانیم.

خدا کتاب مقدس را به ما داده است تا رشد کنیم و بیشتر شبیه عیسی شویم.



«تمامی کتبِ مقدّس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و

اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است، تا مرد خدا به کمال برای هر کارِ نیکو تجهیز گردد» (دوم تیموتائوس ۳:۱۶-۱۷).



لازم است جک بداند کتاب مقدس واقعا کلام خداست. کتاب مقدس حقیقت است و قابل اعتماد و آنچه را که دربارهٔ خدا مکاشفه می‌کند، حقیقت دارد. می‌توان فهمید خدا وجود دارد، زیرا کتاب مقدس این را می‌گوید و می‌توانیم به آن اعتماد کنیم.





نکته چیست؟
خدا شبیه ما نیست.
او فراتر از درک ماست.
او جاودان است.
او قدوس است و صد در صد
می‌توان به او اعتماد کرد.



۳

اگر خدا وجود دارد؛ پس شبیه چیست؟

قسمت اول

پرسش: جک تا اینجا دربارهٔ اینکه خدا شبیه چیست چه چیزی یاد گرفته است؟

۱. خدا خودش را در آفرینش جهان و بشر آشکار ساخته است.

۲. او خودش از طریق کتاب مقدس سخن می‌گوید.



جک مرد مغروری است و خودش را خودکفا می‌داند. برای چیزی به کسی نیاز ندارد. تنها به خانواده‌اش اعتماد دارد و تکیه می‌کند. حتی فقط برخی از آنها را قبول دارد. به غریبه‌ها اعتماد ندارد و از هر کسی که به نظرش اعیان‌زاده است یا جزو خودشان نیست، دوری می‌کند. او مردی نیست که به‌آسانی به کسی اعتماد کند.

STOP دربارهٔ آنچه جک می‌گوید، چه نظری دارید؟ آیا می‌توانیم به‌راستی

خودکفا باشیم، یا در زندگی خود به دیگران نیاز داریم؟ اعتماد کردن و نکردن به دیگران چه خطراتی در پی دارد؟



چند نفر از ما به درِ خانهٔ یک غریبه می‌رویم و از او می‌خواهیم برای پنج دقیقه مراقب فرزندمان باشد؟ آیا به کسی که برای اولین‌بار است می‌بینید، اعتماد می‌کنید یا این اعتماد به زمان نیاز دارد؟ لازم است آنها خودشان را به شما ثابت کنند، این‌طور نیست؟

خب، همین در مورد خدا هم صدق می‌کند.

چطور می‌توانید به او اعتماد کنید، اگر واقعا ندانید چگونه است و شبیه چیست؟

اما اگر سعی کنیم او را بهتر بشناسیم، خواهیم دید که:

- می‌توان به او اعتماد کرد.
- می‌توان او را دوست داشت.
- می‌توان از او پیروی کرد.

پیش از شناخت و درک خدا لازم است بدانیم:

خدا بزرگ‌تر از آن است که امیدوار باشیم او را بفهمیم

خدا آن‌قدر بزرگ است که حتی تصورش برای ما دشوار است. این تخیلی‌ترین مثال نیست و من اولین نفری نیستم که آن را به کار می‌برم، اما تفکر دربارهٔ جهان هستی روش خوبی برای درک بزرگی خداست. بیشتر ما به این واقعیت رسیده‌ایم که کرهٔ زمین فقط یک سیاره در منظومهٔ شمسی است که به دور خورشید؛ یعنی نزدیک‌ترین ستاره به ما می‌چرخد. تصور کنید فضاپیمایی دارید که می‌تواند با سرعت نور، یعنی ۶۷۰٬۶۱۶٬۶۲۹ مایل در ساعت حرکت

کند. این سرعت سرسام‌آوری است! با این سرعت می‌توانستید هفت بار در ثانیه دور زمین بچرخید. اگر سفرتان را از روی زمین به فضا آغاز کنید، ظرف دو ثانیه به ماه می‌رسید (سریع‌ترین فضاپیمای کنونی، ظرف سه روز به ماه می‌رسد). ظرف چهار دقیقه به مریخ (در مقابل شش تا هشت ماه فعلی) و ظرف پنج ساعت به پلوتون (کاوشگر افق‌های جدید[۱]، نه سال و نیم طول می‌کشد) می‌رسیدید.

تازه این ابتدای منظومهٔ شمسی ماست. برای رسیدن به نزدیک‌ترین ستاره باید ۴/۳ سال سفر کنید (با سرعت نور). با این سرعت ده هزار سال طول می‌کشد از یک طرف کهکشان راه شیری به طرف دیگر آن بروید.

دو میلیون سال طول می‌کشد به نزدیک‌ترین کهکشان برسید و بیست میلیون سال طول می‌کشد به نزدیک‌ترین خوشهٔ کهکشانی برسید. حتی با این شرایط، تازه اول سفر به جهان هستیم. تخمین زده می‌شود صد بیلیون کهکشان در جهان وجود دارند که بسیاری از آنها بیلیون‌ها ستاره دارند.

جهان هستی بسیار عظیم است. ذهنتان منفجر شد؟

خدا آن را ساخته است. او آن‌قدر بزرگ است که نمی‌تواند بهتر از آن باشد. به همین دلیل مسیحیان خدا را ستایش می‌کنند.

او همه چیز به ما داده است،
همه چیز را ساخته است و
او به چیزی وابسته نیست.
او ما را ساخته است تا او را بپرستیم.
او ما را ساخته است تا به او وابسته باشیم.

---

۱. New Horizons؛ یک کاوشگر فضایی ناسا است که در ژانویهٔ ۲۰۰۶ با هدف ماموریت اکتشاف سیارهٔ پلوتون و کمربند کوپیر راه‌اندازی شد.

خدا جاودانه است

نـه تنهـا خـدا از درک کامـل مـا فراتر اسـت، *بلکـه جاودانه اسـت*. خـدا آغاز و پایانی ندارد، نمی‌میرد، پایان نمی‌پذیرد.

شبیه هیچ چیزی در دنیا نیست که متولد شود، زندگی کند و بمیرد. *خدا از ازل وجود داشته و تا ابد وجود خواهد داشت.*



«خداونـدگارا، مسـکن ما تو بوده‌ای، نسـل اندر نسـل. پیـش از آنکه کوهها زاده شوند، یا تو زمین و جهان را به وجود آوری، از ازل تا به ابد تو خدایی» (مزمور ۹۰:۱-۲).

بیایید فکر کنیم «جاودانگی» به چه معناست؟ این کلمه یعنی تا جایی که بتوانیم به عقب و تا جایی که بتوانیم به جلو برویم، باز هم خدا وجود دارد.

هیچ کس به خدا حیات نداده است و هیچ کس نمی‌تواند حیات را از او بگیرد. خدا برای هستی به چیزی به غیر از خودش نیاز ندارد.

او خودآفرین (ازلی) است.

او بی‌نیاز است.

خدا قدوس است

مردی به نام اشعیا یک‌بار خدا را در رویا دید و چنین نوشت:



«قـدوس، قـدوس، قـدوس اسـت خداوند لشـکرها؛ تمامـی زمین از جلال او مملو است» (اشعیا ۶:۳).

قدوس بودن چه معنایی برای ما دارد؟

قدوس بودن یعنی کاملا متفاوت از هر چیزی.
قدوس بودن یعنی جدا بودن از تمام آفرینش.

«کیست چون تو، ای خداوند،
در میان خدایان؟
کیست مانند تو،
زورآور در قدوسیت،
مَهیب در جلال،
و به‌عمل‌آورندهٔ شگفتیها» (خروج ۱۱:۱۵).

خدا بی‌نظیر است.
نمی‌تواند کار بدی انجام دهد.
او ما را کاملا دوست دارد.
دروغ نمی‌گوید یا وعده‌اش را نمی‌شکند.
او کاملا بی‌عیب‌ونقص و بدون گناه است.

خدا پارسا است

خدا نه تنها سراسر کمال و پاکی است، بلکه در هر آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد پارسا و منصف است.



حَبَقوق ۱۳:۱ همین را در مورد خدا می‌گوید:
«چشمان تو پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد؛ تو بی‌انصافی را نظاره‌گر نمی‌توانی شد...» (حَبَقوق ۱۳:۱).

باید به خاطر داشته باشیم اغلب مردم به ما خواهند گفت خدا نمی‌تواند پارسا و منصف باشد، چون این همه درد و رنج در دنیای ما وجود دارد؛ یا

می‌گویند خدا چطور می‌تواند مردم را دوست داشته باشد، وقتی آنها را به جهنم می‌فرستد؟ خب، به‌اختصار به این موضوع خواهیم پرداخت. خروج فصل ۳۴ به ما می‌گوید که خدا: «گناهکاران را بدون مجازات نمی‌گذارد.» امروزه بیشتر مردم تصور نمی‌کنند ممکن است خدایی آنجا باشد که ما را خلق کرده است، چه خوب است. برخی هم فکر نمی‌کنند خدا قدوس و پارسا باشد، این هم خوب است. مشکل وقتی پیش می‌آید که ما به مردم می‌گوییم این خدای قدوس، پارسا، مهربان و دلسوز،

هیچ گناهی را در جهان تحمل نخواهد کرد
و آن را مجازات می‌کند
و این شامل گناهان آنها نیز خواهد بود.

اکنون زمان آن می‌رسد که مردم چنین فکر کنند: «رفیق یک لحظه صبر کن، من این وضعیت را اصلا دوست ندارم.»

خدا هرگز تغییر نمی‌کند

حقیقت پنجم آن است که خدا هرگز تغییر نمی‌کند. او مانند ما ناگهان عصبانی نمی‌شود. فکرش را دربارهٔ مردم تغییر نمی‌دهد. مزامیر ۱۰۲:۲۵-۲۷ را بخوانید.

بنابراین خدا بزرگ‌تر از حد تصور و جاودانه، قدوس، پارسا و تغییرناپذیر است. با علم به این موضوع می‌توان دید که **می‌توانیم در همه چیز به او اعتماد کنیم.**

او به ما دروغ نخواهد گفت.
او نخواهد گذاشت بیفتیم.
او ما را ناامید نخواهد کرد.
او از ما قوی‌تر است.
او از ما کامل‌تر است.

او همان کسی است که می‌توانیم کاملا به او تکیه کنیم.
آخرین حقیقتی که اینجا دربارهٔ آن تامل می‌کنیم، شاید دشوارترین حقیقت باشد.

خدا به هیچ وجه به ما نیاز ندارد

خدا بسیار متفاوت از ماست. جک برای تنفس به هوا و برای بقا به تغذیه نیاز دارد. *از سوی دیگر، خدا به غیر از خودش به هیچ چیزی برای بقا نیاز ندارد. هر چیزی در دنیا به خدا نیاز دارد، اما خدا به هیچ چیز در دنیا نیاز ندارد.*
خدا به هیچ چیز نیاز ندارد تا خودش را بهتر کند. خدا جدای از ما و از دنیاست. او بخشی از خلقت نیست. برخی از مردم، حیوانات و درختان یا مادر زمین را می‌پرستند. اما خدا، کاملا جدای از هر چیزی است که خلق کرده است.
کتاب مقدس در اعمال ۱۷:۲۴-۲۵ دربارهٔ خدا چنین می‌گوید:



«خدایی که جهان و هرآنچه را در آن است آفرید، مالکِ آسمان و زمین است و در معابد ساختهٔ دست بشر ساکن نمی‌شود. دستان بشری نمی‌تواند خدمتی به او بکند، چنانکه گویی به چیزی محتاج باشد، زیرا خودْ بخشندهٔ حیات و نَفَس و هر چیز دیگر به جمیع آدمیان است.»

تصور کنید به ملاقات بیل گیتس یا مالک کامپیوترهای اپل می‌رویم و می‌گوییم: «گوش کن، ما در ازای یک فنجان قهوه یا چیزی مثل آن بیست پنی می‌دهیم.» فکر می‌کنید چه واکنشی نشان می‌دهد؟ او چه نیازی به بیست پنی ناچیز شما دارد؟ او بیلیون‌ها بیلیون دارایی دارد. به پول شما نیازی ندارد. او از قبل، بیش از حد نیازش به دست آورده است. خدا نیز

چنین است. او به هیچ چیز ما نیازی ندارد. از قبل همه چیز دارد. هر چیزی که می‌بینیم از جمله خود ما را او ساخته است و به ما داده است!

STOP ما این کلمات را در اشعیا ۱۲:۴۰ می‌خوانیم: «کیست که آبها را به کف دست خود پیموده، و آسمانها را به وجب اندازه گرفته باشد؟ کیست که غبار زمین را در پیمانه گنجانیده، و کوهها را به قَپّان و تپه‌ها را به ترازو وزن کرده باشد؟»

فکر می‌کنید نویسنده سعی دارد چه چیزی را به ما بیاموزد؟



«خدایی که جهان و هرآنچه در آن است را آفرید، مالکِ آسمان و زمین است و در معابد ساختهٔ دست بشر ساکن نمی‌شود» (اعمال ۲۴:۱۷).



جک سعی کرده طوری زندگی کند که گویی خودش همه چیز را تحت کنترل گرفته است. او تلاش کرده است مردی خودکفا باشد. اما باید بداند خدا بارها از او بزرگ‌تر است. خدا جاودانه است. قدوس است و می‌توان به او اعتماد کرد. می‌کوشد طرز تفکرش در مورد خدا را تغییر دهد. نمی‌تواند همه چیز را دربارهٔ خدا بفهمد، اما آنچه کتاب مقدس انجام می‌دهد آن است که به جک بگوید خدا نیکو و قدوس است.



نکته چیست؟
خدا از همه برتر و فراتر است
و با این وجود، به همهٔ ما
نزدیک است
و عمیقا به همهٔ ما اهمیت
می‌دهد.



۴

اگر خدا وجود دارد؛ پس شبیه چیست؟

قسمت دوم



جک زندگی سختی داشته است. در خانواده‌ای پر از مشکل متولد شده بود. پدرش به مادر، خواهر و برادرانش فحاشی و بددهنی می‌کرد و توسط یکی از عموهایش مورد سوءاستفاده قرار گرفته بود. دو فرزند را هنگام تولد از دست داد. زندگی نسبت به او بی‌رحم بوده است. خدا چطور به او اهمیت می‌دهد؟ چطور چنین چیزی واقعیت دارد؟ اگر این خدای معروف وجود دارد، چطور زندگی‌اش این‌قدر به‌هم‌ریخته و نابسامان است؟ اگر او وجود دارد، پس باید آرامش داشته باشد. یا شاید واقعیت این است که خدا اهمیتی به جک نمی‌دهد. خدا فقط مخصوص آدم‌های خوب است و یا شاید اصلا به این دنیا اهمیتی نمی‌دهد.

از آنجایی که خدا ماورای درک و فهم ماست، پس به‌راحتی تصور می‌کنیم او به عنوان کسی که «وجود دارد» یا در بالای آسمان‌ها است، بسیار دور از دنیای ما و زندگی ماست. از جهتی همهٔ اینها درست هستند. خدا «وجود دارد».

مسیحیان می‌گویند خدا **متعال** است.

این واژهٔ دشوار و دهان‌پُرکُنی است! چه معنایی دارد؟ بیایید با هم نگاهی به این آیه بیندازیم:

«خداوند می‌فرماید: افکار من افکار شما نیست، و نه راههای من، راههای شما. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، راههای من نیز از راههای شما و افکار من از افکار شما بلندتر است» (اشعیا ۵۵:۸-۹).

به عبارت دیگر **خدا فراتر از زمان و مکان است.**

می‌دانم! ذهنتان دوباره منفجر شد، مگر نه؟ خدا آن‌قدر بالاتر و فراتر از همهٔ ماست، که عملا توصیف درست آن غیرممکن است.



اگر قرار بود به شما بگویم همسرم چگونه زنی است؛ می‌توانستم از رنگ موها، قد و رنگ پوست او بگویم. آیا این به اندازهٔ کافی او را توصیف می‌کند؟ من می‌توانستم بگویم او شبیه شکلات است، حالا چطور؟ آیا او را می‌شناسید؟ این توصیف حتی نزدیک به او هم نیست. پس اگر این‌قدر سخت است همسرم را توصیف کنم، مطمئن باشید غیرممکن است بتوان خدای متعال را در کلمات گنجاند. حتی تلاش برای این کار هم خطرناک است، زیرا به‌راحتی در این دام می‌افتیم که خدا را تا حد انسان پایین بیاوریم، در حالی که او بسیار بسیار برتر است. پس تعجبی ندارد که جک خدا را چیزی کاملا جدا از دنیا و زندگی خودش می‌بیند.

اواخر دههٔ هشتاد میلادی خواننده‌ای به نام نانسی گریفیت آهنگی به نام «از دور» را روانهٔ بازار کرد که در سراسر دنیا معروف و موفق شد. جولی گُلد ترانه‌سرای آن به‌وضوح می‌گوید این آهنگ دربارهٔ خداست و اینکه دنیا آن چیزی نیست که به نظر می‌رسد. به متن پایانی این آهنگ توجه کنید:

از دور شبیه دوستم به نظر می‌رسی،
هرچند با هم در جنگیم.
از دور نمی‌توانم درک کنم
که برای چه می‌جنگیم.
از دور هارمونی می‌بینم
که در همه جا منعکس شده است.
این امید امیدهاست، عشق عشق‌هاست.
دل هر آدمی است.
آهنگ هر آدمی است.
و خدا ما را می‌بیند.
خدا ما را می‌بیند.
خدا از دور ما را می‌نگرد.
آه، خدا ما را می‌بیند، خدا می‌بیند.
خدا از دور ما را می‌نگرد.

این خطوط آخر، دیدگاه جک دربارهٔ خدا و دنیا را تقریبا به یک جمع‌بندی می‌رساند. جک فکر می‌کند: «اگر خدا وجود دارد؛ پس بهترین چیزی که می‌توانیم امیدوار باشیم این است که او واقعا از ما دور است و واقعا به زندگی من اهمیتی نمی‌دهد.» اما واقعا تعلیم کتاب مقدس این است؟ آیا خدا ما را از بالا می‌نگرد و کوچک‌ترین توجهی به ما ندارد؟ آیا او نسبت به رنج‌های ما بی‌تفاوت است؟ آیا به افرادی مانند جک اهمیتی می‌دهد؟ به آنچه کتاب مقدس می‌گوید، گوش دهید:

«خداوند می‌فرماید: "آیا من فقط خدای جاهای نزدیکم و نه خدای دوردستها؟"» (اِرمیا ۲۳:۲۳).

بسیاری از دشمنان خدا در عهد عتیق نیز افکاری شبیه جک داشتند. آنها قوم خدا را به تمسخر می‌گرفتند که خدا وجود ندارد. آنها حتی به رفتار خود افتخار کرده و خودنمایی می‌کردند. توجه کنید مزامیر به این ادعا که خدا هر آنچه روی زمین رخ می‌دهد را نمی‌بیند، چه پاسخی می‌دهد:

«بیوه‌زنان و غریبان را می‌کُشند،
و یتیمان را به قتل می‌رسانند.
و می‌گویند: "خداوند نمی‌بیند!
خدای یعقوب درنمی‌یابد!"
ای بی‌فهمانِ قوم، دریابید!
ای جاهلان، کِی عاقل خواهید شد؟
آیا آنکه گوش را غرس کرد، نمی‌شنود؟
و آنکه چشم را سرشت، نمی‌بیند؟
آیا آنکه قومها را تأدیب می‌کند، توبیخ نمی‌نماید؟
و آنکه آدمی را تعلیم می‌دهد، علم ندارد؟
خداوند از افکار انسان آگاه است؛
او می‌داند که آنها بطالت محض است» (مزامیر ۹۴:۶-۱۱).

داوود پادشاه هم وقتی گرفتار گناه سختی شد. سعی کرد از چشمان خدا بگریزد؛ و این‌چنین بود که یکی از دعاهایش را گفت:

«از روح تو کجا بروم؟
از حضور تو کجا بگریزم؟
اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی،
و اگر در هاویه بستر بگسترم، تو آنجا نیز هستی!
اگر بر بالهای سحر پرواز کنم،

و در دوردست‌ترین کرانه‌های دریا قرار گزینم،
حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود،
و دست راستت مرا خواهد گرفت.
اگر گویم: "بی‌گمان تاریکی مرا پنهان خواهد کرد،
و نورِ گرداگردم به شب بدل خواهد شد"،
اما حتی تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست،
بلکه شب همچون روزْ روشن است؛
چراکه تاریکی و روشنایی نزد تو یکسان است» (مزمور ۱۳۹:۷-۱۲).

این بدان معناست که ممکن است جک هرگز پاسخ مسائل زندگی‌اش را در این سوی ابدیت پیدا نکند. خدا شاید متعالی و دور باشد، اما از متون کتاب مقدس یاد می‌گیریم که او تا چه حد به ما نزدیک است.

کتاب مقدس به ما یاد می‌دهد که خدا **همه‌جاحاضر** است. باز هم یک واژهٔ دهان‌پُرکُن دیگر! چه معنایی دارد؟ این واژه یعنی گرچه خدا بالاتر و فراتر از ماست، اما **در عین حال به ما نزدیک است. خدا می‌خواهد شخصا شناخته شود. او می‌خواهد با ما ارتباط بگیرد.**

خبرهای خوب برای جک شروع می‌شوند. یعنی جک می‌تواند خدا را در سطح شخصی بشناسد. کتاب مقدس فقط نوشته نشد تا بتوانیم تمام حقایق و جنبه‌های عجیب و غریب را بشناسیم، بلکه آشکارا به ما نشان داد که خدا واقعا می‌خواهد با ما ارتباط برقرار کند. او می‌خواهد با ما صحبت کند و ما با او صحبت کنیم. او می‌خواهد به ما نزدیک باشد.

اکنون جک گیج و سردرگم می‌شود: «خب اگر خدا مرا می‌شناسد و از تمام جزئیات زندگی من باخبر است؛ پس واضح است واقعا کاری برای من نمی‌کند؛ به نظر نمی‌رسد خدا دخالتی در زندگی من بکند.»

اما موضوع از این فراتر است.
خدا نه تنها
بالای سر ما،
فراتر از ما،
و نزدیک ماست،
بلکه **همه‌جاحاضر** است.
باز هم یکی دیگر از آن واژه‌ها! بله و درست به مهمی سایر آنها. یعنی چون خدا همه چیز را خلق کرد، **همه‌چیزدان** است.

به عبارت دیگر، **چیزی نیست که خدا دربارهٔ ما نداند.**

«خداوندا، تو مرا آزموده و شناخته‌ای.
تو از نشستن و برخاستنم آگاهی،
و اندیشه‌هایم را از دور می‌دانی.
تو راه رفتن و آرمیدنم را سنجیده‌ای،
و با همهٔ راههایم آشنایی.
حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانم آید
تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی.
از پیش و از پس احاطه‌ام کرده‌ای،
و دست خویش را بر من نهاده‌ای.
چنین دانشی برایم بس شگفت‌انگیز است،
و چنان والا که بدان نتوانم رسید» (مزامیر ۱۳۹:۱-۶).

خدا به ما نزدیک و از ما دور است.
متعال بودن، همه جا حاضر بودن و همه چیز دان بودن خدا به یک‌باره،

یک‌جا به ذهن می‌آیند وقتی به او می‌اندیشیم. در عهد جدید، پولس اعلام می‌دارد: «زیرا خودْ بخشندهٔ حیات و نَفَس و هر چیز دیگر به جمیع آدمیان است. زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم» (اعمال ۲۵:۱۷ و ۲۸).

همچنین خدا **قادر مطلق** است. یعنی **بر همه چیز قدرت دارد**. به عبارت دیگر **هیچ چیزی خارج از کنترل او نیست**.

خدا هدایت می‌کند، فرمانروایی می‌کند و تمام نیازهای خلقتش را مهیا می‌سازد، گرچه این همه از ما دور است.



«زیرا همه چیز برای خدا ممکن است» (مرقس ۲۷:۱۰ ESV).

اینک گرچه خدا متفاوت از ما و جدای از ماست، اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، *او خدایی است که به ما نزدیک می‌شود*.

او انتخاب کرده است نزد ما بیاید، در میان ما زندگی کند، خودش را به ما بشناساند و ما را آماده سازد. در بخشی که نگاهی به زندگی عیسی می‌اندازیم، مفصل‌تر به این موضوع خواهیم پرداخت. چرا خدا تمام این کارها را برای ما کرد؟ دلیل آن نیاز شدید ما به اوست، نه نیاز او به ما. او می‌خواهد نسل بشر، نیکی، بزرگی، مهربانی و عشق او را دریافت کند. وقتی ما وارد رابطه‌ای می‌شویم، می‌کوشیم طرف مقابل را در اولویت قرار دهیم و نیازهایش را رفع کرده تا او را خوشحال کنیم و خوشحال نگه داریم. این راه برخورد ما با خدا نیست. کاری نیست که بتوانیم برای خوشحالی او انجام دهیم. عشق او کاملا غیرخودخواهانه است. او ما را دوست ندارد چون برای او خوب هستیم یا چون دوست‌داشتنی هستیم. علی‌رغم اینکه او را نادیده می‌گیریم یا وانمود می‌کنیم او وجود ندارد، باز هم ما را دوست دارد.

STOP آیا فکر می‌کنید شایستهٔ محبت خدا هستیم؟ بین مذهب و آنچه کتاب مقدس در مورد یافتن صلح با خدا به ما می‌آموزد، چه تفاوتی هست؟ فکر می‌کنید چطور باید پاسخ عشق بزرگ خدا به خودمان را بدهیم؟ پس چه چیزی مانع ماست؟



«خداوند می‌فرماید: "آیا من فقط خدای جاهای نزدیکم و نه خدای دوردستها؟"» (اِرمیا ۲۳:۲۳).



تمام تفکرات جک دربارهٔ خدا کاملا تغییر می‌کند، وقتی متوجه می‌شود خدا بالاتر و فراتر از ما و در عین حال تا این حد نزدیک به ماست و عمیقا به ما اهمیت می‌دهد. مهم است که جک بفهمد خدا می‌تواند جزئی از زندگی او باشد. رابطه داشتن با این خدای نیکو و مقدس، غیرممکن نیست.



نکته چیست؟
کتاب مقدس فقط به ما
نمی‌گوید خدا شبیه چیست،
بلکه می‌گوید نسل بشر شبیه
چیست و چرا وجود دارد
و توضیح می‌دهد چرا دنیا
آشفته است.



۵

اگر خدا وجود دارد، چه ارتباطی با من دارد؟



جک می‌داند دنیا نابسامان است. کل زندگی‌اش آشفته و به‌هم‌ریخته بوده است. لازم نیست در این باره متقاعد شود. وقتی از جک می‌پرسیم فکر می‌کند دنیا چطور شبیه چیزی شده است که اکنون هست، پاسخی ندارد. او فکر می‌کند دلیل آن حرص و خودخواهی مردم است، اما خودش زیاد مطمئن نیست. او مخالف سقط جنین است. فکر می‌کند کار اشتباهی است، اما در مورد دلیل آن زیاد مطمئن نیست. او فکر می‌کند باید برای منحرف‌های جنسی مجازات مرگ تعیین کرد، اما به نظرش سایر جرم‌ها به این اندازه بد نیستند.

او فکر می‌کند شخص خوبی است، چون عاشق خانواده‌اش است؛ هر چند که به همسرش خیانت می‌کند (من نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم) و مدام مواد مخدر شادی‌آور می‌فروشد (من به پول نیاز دارم و به کسی آسیب نمی‌زنم). او فکر می‌کند همهٔ بانکدارها دزد هستند و باید مجازات شوند، اما از ارائهٔ ادعاهای نادرست به تامین اجتماعی هیچ نگرانی ندارد. همه این کار

را می‌کنند (هر کسی که او می‌شناسد) و چه ضرری دارد؟ جک یک قربانی است و به نظر خودش فقط از چیزی که زندگی در اختیارش گذاشته نهایت استفاده را می‌کند.

STOP در مورد جک و جهان‌بینی او چه فکر می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید دنیا مشکلی دارد؟ فکر می‌کنید برای تغییر و درست کردن آن به چه چیزی نیاز داریم؟

ما چرا اینجا هستیم؟

اگر پیدایش فصل اول به ما یادآوری می‌کند که به شباهت خدا ساخته شده‌ایم، و همچنین ما را آگاه می‌سازد که چرا خدا این کار را کرده است.

تکامل تدریجی به ما یاد می‌دهد که زندگی بی‌هدف است. **اما کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که زندگی هدفمند است.**

هدف واقعی زندگی، معرفی خدایی است که ما را خلق کرده است. چطور می‌توان این کار را کرد؟

۱. با پرستش صحیح خدا
۲. با درک درست از جایگاه خودمان در دنیا
۳. با برقراری ارتباط با دیگران
۴. با چیرگی و تسلط بر مابقی خلقت

۱. پرستش خدا

طبق «کتاب کوتاه پرسش و پاسخ وست‌مینستر»، اولین هدفی که برای آن خلق شدیم این است: *جلال دادن خدا و شادی در او تا ابد.*

ما خلق شدیم تا پرستش کنیم. پرستش به بندبند وجود ما متصل شده است. حتی پرستشِ هیچ هم، خود نوعی پرستش است. برخی از ما،

فرزندانمان را می‌پرستیم. برخی شغلمان را می‌پرستیم و برخی هم مواد مخدر را می‌پرستیم.

اما برای چیزی بیش از این خلق شدیم. بخش اصلی پرستش، **اطاعت** است.

اطاعت خدا

ما باغ عدن را در پیدایش ۸:۲ می‌بینیم. همه دربارهٔ باغ عدن شنیده‌اند؛ این واژه یعنی «لذت» یا «خوشی»، آنجا مکان عجیبی بود. در حقیقت در تمام خلقت، زیباترین مکان بود. آنجا بود که خدا و بشر در هماهنگی کامل با هم قدم زدند. آدم و حوا در هر زمان، دسترسی کامل و آزاد به خدا داشتند. در آنجا بود که خدا فرمان واضحی به انسان داد (آیات ۱۶-۱۷):

«و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: "تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به‌یقین خواهی مرد."»

بنابراین گرچه خدا و انسان در صلح با یکدیگر بودند، اما خدا به‌روشنی مرزهایی تعیین نمود که انتظار داشت رعایت شوند. این قانون، روشی برای یادآوری این بود که انسان هرگز فراموش نکند او مخلوق، و خدا خالق است. حتی در بهشت نیز حد و مرزهایی وجود دارند که باید رعایت و از آن مهم‌تر باید اطاعت شوند.

همگی ما تاکنون علائم جاده‌ای را هنگام سفرهای زمینی دیده‌ایم. آنها در مورد محدودیت سرعت و گاهی خطرات پیشِ رو هشدار می‌دهند. همگی ما نشانهٔ «دور بمانید» را در بیرون از ساختمان‌ها یا املاک خصوصی دیده‌ایم. آنها نیز به نوعی به ما هشدار می‌دهند: مراقب باشید، در

غیر این صورت برایتان پیامد دارد. همین اتفاق نیز در باغ عدن رخ داد. آنچه در کتاب مقدس در پیدایش آمده است، آزمون بزرگ اطاعت است. آدم در بهشت همه چیز داشت (همه چیز)، به جز همین یک چیز. این یک چیز به او یادآوری می‌کرد که او تابع خداست، نه برابر با او و قطعا نه بهتر از او. خدا به آدم دستور داد و او می‌توانست گزینهٔ درست، یعنی اطاعت را انتخاب کند یا می‌توانست از خدا اطاعت نکند و شرارت را برگزیند.

بنابراین در آغاز، مرد و زنی را داشتیم که به شباهت خدا خلق شدند و در بهشتی خرم و سرسبز زندگی می‌کردند و هر آنچه نیاز داشتند، برایشان فراهم بود و دسترسی کامل به خدا داشتند. همهٔ آن چیزی که باید انجام می‌دادند، فقط اطاعت و اعتماد به خدا بود تا بهترین را برای زندگی‌شان بشناسند.

۲. شناخت جایگاه خودمان در دنیا

ما توسط خدا خلق شدیم تا حاملان تصویر او باشیم. اما این واقعا به چه معناست؟



برخی برای حکومت با ترس، از تصاویر استفاده می‌کنند. بسیاری از ما صدام حسین را به خاطر داریم. از آنجایی که عراق کشور بزرگی بود و حکومت بر آن به‌تنهایی غیرممکن بود، پس او تعداد زیادی تندیس (تصویر) از خودش ساخت و در سراسر کشور قرار داد. در گوشه و کنار خیابان‌ها و در تمام مراکز تجاری عکس‌های او دیده می‌شدند تا به مردم یادآوری کنند او در رأس قدرت است، او رئیس است. بنابراین وقتی بالاخره از قدرت کنار زده شد، پایین کشیدن این تندیس‌ها اهمیت بسزایی داشت، زیرا نشانهٔ پایان حکومت او و آغاز قدرت مردم بود.

به همین ترتیب، بسیاری از پادشاهی‌های خاور نزدیک در قدیم، هزاران

مایل مربع وسعت داشتند. پادشاهان این امپراتوری‌ها، رهبران قدرتمندی بودند، اما وسعت این پادشاهی‌ها مشکلات سیاسی جدی در پی داشت. پادشاهان چگونه می‌توانستند امپراتوری‌های خود را کنترل کنند؟ چطور می‌توانستند فرمان برانند؟ پادشاهان قدیم نمی‌توانستند به‌سادگی با تمام مناطق تحت تسلط خود ارتباط داشته باشند. آنها برای بقای اقتدار خود به روش‌های دیگری نیاز داشتند.

بسیاری از حاکمان این مشکل را با گذاشتن تصاویری از خودشان در مکان‌های اصلی سراسر قلمرو خود، حل می‌کردند. آنها تندیس‌های زیادی از خودشان می‌ساختند و تصاویر خود را به عنوان نشانهٔ قدرتشان عرضه می‌کردند. وقتی به بقایای این چهره‌های باشکوه نگاه می‌کنیم، اهداف باستانی آنها آشکار می‌شوند. وقتی شهروندان تصاویر امپراتورها را می‌دیدند، متوجه می‌شدند با چه کسی پیمان وفاداری بسته‌اند. آنها قطعا می‌فهمیدند چه کسی حاکم سرزمین است.

وقتی خدا می‌گوید: «خودتان را کثیر کنید»، منظور او در حقیقت این است: «من می‌خواهم تصویرم در سراسر دنیا پخش شود.» او نمی‌خواست تصویرش تکثیر شود، به این دلیل که همچون حاکمان زمینی می‌ترسید کنترل همه چیز را از دست دهد، بلکه می‌خواست ما به‌خوبی حکومت کنیم و از نیکی او تقلید نماییم. خدا به حاملان تصویر خودش دستور داد بر زمین حکومت کنند. خدا دستور داد که «چیره شوید و حکومت کنید، من به شما اقتدار و اختیار می‌دهم نمایندهٔ من در دنیای من باشید.» ما مخلوقات خاصی هستیم که با عشق ساخته شدیم و به عنوان حاملان تصویر و نمایندگان او وظیفهٔ منحصربه‌فردی داریم. این بزرگ‌ترین فراخوان است. فراخوانی از این بزرگ‌تر نیست.

۳. ما خلق شدیم تا با دیگران ارتباط بگیریم

خدا فکر کرد خوب نیست آدم تنها باشد و از آن رو حوا را برایش ساخت. به همین دلیل در پیدایش ۱۸:۲ می‌خوانیم: «نیکو نیست آدم تنها باشد.» زنان و مردان نه فقط برای ارتباط با خدا، بلکه برای ارتباط با یکدیگر خلق شده‌اند.

۴. تسلط بر زمین

اما همین‌جا تمام نشد. خدا نه فقط به آدم و حوا گفت: «بارور و کثیر شوید»، بلکه گفت تسلط یابید. یعنی به عنوان حاملان تصویر، مسئولیت مراقبت از زمین را به عهده داشتند.

ببینید مزمور ۸:۶-۸ در این باره چه می‌گوید:

> «بر کارهای دستت، او را چیرگی بخشیدی و همه چیز را زیر پاهای او نهادی؛ گوسفندان و گاوان را، به تمامی، و جانوران صحرا را؛ پرندگان آسمان، و ماهیان دریا را؛ و هرآنچه را که از راه دریاها می‌گذرد.»

کل موضوع نامگذاری، یک موضوع مهم فرهنگی است که لازم است آن را بفهمیم. توجه کنید چه کسی نامگذاری را انجام می‌دهد. بسیار مهم است انسان هر چیزی را که بر آن تسلط دارد نامگذاری کند. گیاهان، حیوانات و غیره. از سوی دیگر خدا روز، شب، آسمان، زمین، دریا و انسان را نامگذاری کرد. چرا؟ زیرا در نهایت اوست که همه چیز را تحت کنترل دارد. انسان نمی‌تواند کنترلی بر عناصر داشته باشد. او تنها می‌تواند برای سازش با آنها نهایت تلاش خود را بکند. فقط خدا می‌تواند این چیزها را کنترل کند.

آدم، اولین و بهترین دانشمند دنیا بود.

در عهد عتیق «نامگذاری» به معنای بیان ماهیت واقعی یک چیز بود. اینجاست که او تصادفی نام‌ها را انتخاب نکرد. او ماهیت و نقش هر حیوان را فهمیده بود و نامی متناسب با آن داده بود. او فردی هوشمند بود! مردم اغلب از من می‌پرسند او به چه زبانی صحبت می‌کرد و من هیچ پاسخ روشنی نداشتم. برخی می‌پرسند که چگونه ممکن بود او در یک روز همهٔ گونه‌ها را نامگذاری کند، یک خواب طولانی داشته باشد، زن خلق شود و سپس او را نیز نامگذاری کند. خب بحث این است که آیا ما واژهٔ «انواع» را به کار می‌بریم یا «گونه‌ها»؟ نگران نباشید. فرض کنیم آدم قادر بوده است به طور منطقی هر دقیقه ده مورد را نامگذاری کند؛ پس ظرف پنج ساعت می‌توانسته است سه هزار حیوان را نامگذاری کند. پرسش‌ها بسیارند و پاسخ‌ها نیز.

انسان فقط خلق نشد تا در دور و اطراف پرسه بزند و حمام آفتاب بگیرد. خدا ماموریت خاصی به او داد تا مراقب باغ عدن باشد و از آن محافظت کند. پس این یک دستور از سوی خدا، پیش از سقوط آدم بود. ما برای بیکاری و بطالت خلق نشدیم، بلکه برای کار، فعالیت و خدمت آفریده شدیم. باغ عدن، بهشت کامل بود که انسان در آن کنار خدا راه می‌رفت، همه چیز برای خوردن داشت، کار می‌کرد و حوا را داشت. چه زندگی‌ای! آنچه کتاب مقدس شالوم می‌نامد، در دنیا وجود داشت. کمال، کامل بودن، رفاه و صلح در هر سطحی از جامعه بین خلقت و خالق وجود داشت.



یک لحظه صبر کنید. کمی شبیه داستان‌های پریان به نظر می‌رسد. ما در یک باغ عالی زندگی می‌کردیم و خدا با ما در آنجا پرسه می‌زد. اما دنیا این‌چنین نیست، مگر نه؟ پس خدا اکنون کجاست؟ چرا خودش را نشان نمی‌دهد؟ چرا این همه مشکل و درد در دنیاست، اگر او این‌قدر خوب و مهربان است؟

STOP فکر می‌کنید پاسخ این پرسش‌ها چیست؟ چطور از آرامش و کمال به آشفتگی امروز رسیدیم؟

جک درست می‌گوید. یک مشکل وجود دارد. اما مشکل دنیا مشکل ما با خدا نیست، بلکه مشکل دنیا با ماست. دنیا ازهم‌گسیخته و نابسامان است. نباید چنین باشد. حتی جک هم این را می‌فهمد. این نابسامانی چگونه اتفاق افتاد؟ برای پاسخ آن باید به عدن بازگردیم. دنیا دیگر آن‌گونه نیست.

اتفاقی افتاد و این اتفاق، بهشت را نابود کرد...



جک می‌داند دنیا نابسامان و ازهم‌گسیخته است و نباید این‌طور باشد. اکنون او متوجه می‌شود واقعا دنیا با چه هدفی خلق شده است؛ زندگی او یک دلیل دارد، خدا همه را خلق کرد تا برای همیشه در او شاد باشند. با این وجود او هنوز این را تجربه نکرده است. اینک برای اولین‌بار سرگردان می‌شود که چگونه چنین رابطه‌ای با خدا برقرار کند.



نکته چیست؟
نسل بشر ازهم‌گسیخته است.
کتاب مقدس به ما می‌گوید
با ورود گناه به جهان، این
وضعیت چگونه و چرا پدید آمد.



۶

اگر خدا وجود دارد، پس چه بر سر دنیای ما آمده است؟



«و اما مار از همهٔ وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: "آیا خدا براستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟" زن به مار گفت: "از میوهٔ درختان باغ می‌خوریم، اما خدا گفته است، از میوهٔ درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزنید، مبادا بمیرید." مار به زن گفت: "به‌یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسندهٔ نیک و بد خواهید بود." چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوهٔ آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لُنگها برای خویشتن ساختند» (پیدایش ۳:۱-۷).

سقوط

به آدم و حوا گفته شده بود از میوهٔ درخت شناخت نیک و بد نخورند. قانون ساده‌ای به نظر می‌رسد، این‌طور نیست؟ همان‌جا بود که به آنها یادآوری شد آنها خدا نیستند. فقط یک خدا وجود داشت و آنها باید تحت فرمان او زندگی کنند. بنابراین وقتی حوا میوه را برداشت و به آدم داد، علیه خدا طغیان کرد و استقلال خود را اعلام نمود. آنها به صورت تصادفی به آن درخت برخورد نکرده بودند که میوه‌ای از آن روی زمین افتاده باشد و برای اینکه هدر نرود آن را بخورند. بلکه آنها می‌دانستند کاری که می‌کنند، اشتباه است. آنها می‌دانستند با این کار، علیه خدا طغیان می‌کنند. آنها با ارادهٔ خود طغیان کردند. به این ترتیب گناه، وارد قلب‌هایشان و در نتیجه وارد دنیا شد. گناه، چنین چیزی است: **قیام عمدی علیه خدا و قوانین او.**

آدم و حوا خالق خود را انکار کردند.

نتایج سقوط

آنچه پس از آن اتفاق افتاد، بسیار غم‌انگیز است. آدم و حوا از حضور در پیشگاه خدا در باغ عدن رانده می‌شوند. **اکنون آنها به مرگ محکوم شده‌اند.**

آنها باید سخت تلاش کنند و در نهایت می‌میرند. البته آنها چند صد سال زندگی کردند، اما از نظر جسمی و روحی تا ابد از خدا جدا ماندند. رومیان ۵:۱۲-۲۱ تعلیم می‌دهد که گناه به واسطهٔ یک انسان، یعنی آدم وارد جهان شد.

مرگ وارد دنیا شد.

مرگ دامنگیر همهٔ انسان‌ها شد.

مرگ حاکم شد.

بسیاری به واسطهٔ نافرمانی یک انسان مردند.

مکافات از پی یک نافرمانی آمد.

و لعنت را آورد.
مرگ از طریق یک انسان مسلط گردید.
همهٔ انسان‌ها دچار لعنت شدند.
بسیاری گناهکار شدند.
گناه در مرگ حکمرانی کرد.

به خاطر گناه آنها، **ما نیز زیر لعنت خدا هستیم**. ما نیز از خدا جدا شدیم. ***مجازات مرگ جسمی و روحی دامنگیر همگی ما شد.***

یعنی به دلیل سقوط، همه چیز از هم پاشیده است. صلح و آرامش ما به‌تمامی از بین رفته است. و به طرق مختلف شاهد این پیام هستیم.

مردم، دیگر خدا را نمی‌پرستند. در حقیقت آنها خدا را نادیده می‌گیرند و منکر وجود او می‌شوند. به دنبال هر دلیلی می‌گردند تا بگویند چگونه به اینجا رسیده‌ایم، به شرطی که نیازی نباشد به خدا هیچ اعتباری بدهند.

ما از خدا تنفر داریم،
هر چیزی به جز او را می‌پرستیم.

برای جک این پرستش به معنای پول‌پرستی است. همین است که هر روز او را از رختخواب بیرون می‌کشد. او هر کاری می‌کند تا پول به دست آورد، حتی اگر به قیمت آسیب رساندن به دیگران تمام شود. جک (گرچه این را نمی‌دانست) مواد مخدر را می‌پرستید. مواد، چیزی بود که وقتی بیدار می‌شد، روزش را سپری می‌کرد و شب به رختخواب می‌رفت، فقط و فقط به آن فکر می‌کرد. مواد، او را خوشحال می‌کرد؛ زندگی‌اش را پر کرده بود و روزهای خود را با مواد سپری می‌کرد.

مردم آشفته‌اند

هیچ آرامشی در زندگی جک نیست. احساس خلأ می‌کند. دوستانش هیچ پاسخی برای او ندارند. مواد مخدر نه تنها او را شاد نکرده‌اند، بلکه تمام روابطش را خراب کرده‌اند. او را به یک زامبی تبدیل نموده‌اند. واقعا آرامش درونی ندارد. همیشه عصبانی است و نمی‌داند چرا. همیشه احساس بی‌قراری می‌کند. هرگز راضی نمی‌شود. همیشه بیشتر می‌خواهد.

روابط آشفته‌اند

جک می‌گوید خانواده‌اش از همه چیز مهم‌تر هستند، اما باز هم این، مانع خیانت به همسرش نمی‌شود. حتی این، مانع او نمی‌شود تا پول غذا را برای مواد صرف نکند. خانواده‌اش خجالت‌زده‌اند، زیرا همیشه با قانون درگیر هستند. همسایگانش از او می‌ترسند، چون ثبات ندارد. در دنیای جک هیچ آرامشی وجود ندارد. او از مسالمت و دوستی حرف می‌زند، اما از دیگران سوءاستفاده می‌کند. روش زندگی او این است: «بر سر آنها کلاه بگذار پیش از آنکه سر تو را کلاه بگذارند.»

جک، اثرات کامل سقوط را حتی پس از هزاران سال احساس می‌کند.

چون گناه به واسطهٔ آدم وارد جهان شد، اکنون همگی ما در رنج و مصیبت هستیم.



صبر کنید. آنها گناه کردند، من گناه نکردم، این‌طور نیست؟ این چه ربطی به من دارد؟ آیا این عادلانه است؟ چرا من باید برای چیزی رنج بکشم که آنها انجام دادند؟

پرسش‌های خوبی هستند!

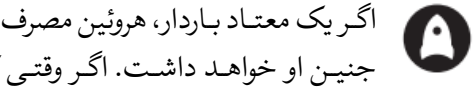

اگر یک معتاد باردار، هروئین مصرف کند، عوارض جانبی برای جنین او خواهد داشت. اگر وقتی کسی شغلش را از دست می‌دهد، مست کند و همسرش را جلوی چشم فرزندانش کتک بزند، این برای آنها عادلانه است؟ ما با خصیصه‌های والدین خود متولد می‌شویم، حتی با نقص‌های جسمانی. به همین ترتیب با نقایص روحی اجداد خود نیز متولد می‌شویم. ما با روحی کور متولد شده و بردهٔ گناه می‌شویم. گناه می‌کنیم، چون گناهکار متولد می‌شویم. تک‌تک اجزای بشر تحت تاثیر گناه قرار گرفته‌اند. هر بخشی از ما تحت تاثیر سقوط بوده است. ما کاملا بد نیستیم. ما قادر به انجام نیکی و مهربانی هستیم. اما گناه، ما را کاملا لکه‌دار کرده است. مهم نیست در باغ بوده‌ایم یا خیر. اما سقوط، روی ما نیز اثر گذاشته و فقط مجبوریم به زندگی و دنیای پیرامون خود بنگریم تا حقیقت را ببینیم. این سقوط، دنیای ما را با خاک یکسان کرده است.

آدم وقتی گناه می‌کند، به عنوان نمایندهٔ نسل بشر عمل می‌کند. رومیان ۱۵:۵ به‌صراحت این را می‌گوید: «به واسطهٔ نافرمانی یک انسان بسیاری مردند.»

مشکل جهانی مرگ در جهان هم، به گناه اولیهٔ یک انسان برمی‌گردد.

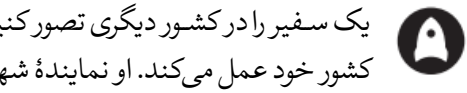

یک سفیر را در کشور دیگری تصور کنید. او همواره در جهت منافع کشور خود عمل می‌کند. او نمایندهٔ شهروندان آن کشور است. وقتی صحبت می‌کند از همهٔ آنها می‌گوید. وقتی عمل می‌کند برای همهٔ آنها عمل می‌کند. در اینجا هم موضوع همین است. خدا آدم را به عنوان نمایندهٔ نسل بشر منصوب کرده بود. خدا به‌سادگی به او به عنوان نمایندهٔ ما گفت که اگر از خدا اطاعت نکند می‌میرد و پیامدهای آن گریبانگیر نسل‌های بعدی او شده

و همه می‌میرند. او نافرمانی کرد و در نتیجه همگی ما زیر داوری او قرار گرفتیم. *آدم گناه کرد و همگی ما گناه کردیم.*

دقت کنید! تمام نسل بشر به دلیل گناه آدم، گناهکارند.

گناه خودمان نیست که ما را گناهکار می‌کند. این گناه نمایندهٔ اصلی نسل بشر است که ما را گناهکار می‌کند.

او برای همهٔ ما ایستاد و سقوط کرد. شاید به نظر جک عادلانه نباشد، اما به هر حال حقیقت است.



شما در خیابان با رفیق خود مشغول بازی فوتبال هستید و با بی‌احتیاطی شوت بلندی می‌زنید و توپ به شیشهٔ همسایه می‌خورد و آن را می‌شکند. همسایه بیرون می‌آید و از پدرتان می‌خواهد خسارتش را بدهد. گرچه پدرتان شیشه را نشکسته است، اما باز مسئولیت آن را به عهده می‌گیرد، چون شما توان آن را ندارید.



اما آیا این عادلانه است؟ این چه عدلی است که من به خاطر گناه آدم، گناهکار باشم؟

لازم است جک بداند فقط گناهکار به دنیا نیامده است، بلکه هم ذاتا گناهکار است و هم با ارادهٔ خود نیز گناه می‌کند.

او انتخاب می‌کند دزدی کند.
او انتخاب می‌کند به همسرش خیانت کند.
او انتخاب می‌کند خرید و فروش مواد انجام دهد.
او انتخاب می‌کند کتاب مقدس را فراموش کند.
او انتخاب می‌کند با قید و شرط‌های خودش زندگی کند.

جک در چشم خدا قانون‌شکن است.

جک و قانون

جک تصمیم می‌گیرد رویکرد خود را تغییر دهد. او با خود فکر می‌کند: «بسیار خب، تا جایی که به یاد می‌آورم با قانون مشکل داشتم. قوانین برای نقض کردن وجود دارند. همه قانون را زیر پا می‌گذارند. چرا من چنین نکنم؟ به هر حال حداقل به نظر نمی‌رسد من آدمی متمایل به کودکان باشم (از نظر جنسی)، مگر نه؟ خدا باید چنین آدم‌هایی را مجازات کند. نه آدمهایی مثل من را، این‌طور نیست؟»

STOP شما چه فکر می‌کنید؟ جک درست می‌گوید یا اشتباه؟

اکنون به چند دلیل، کتاب رومیان بسیار جدی و مهم است. بیشتر ما شبیه جک هستیم. **چون خودمان را قربانی می‌دانیم.** شاید کودکی خوبی نداشته‌ایم. شاید زندگی، ما را در خیابان‌ها بالا و پایین کرده است. شاید بسیاری از ما با سرزنش دیگران یا سرزنش شرایط، برای رفتارهایمان عذر و بهانه می‌آوریم. شما خوب می‌دانید، اغلب برای همه چیز عذر و بهانه می‌آورید: «خب من مجبور بودم صورت آن مردک را داغون کنم، چون به من بدهکار بود. تقصیر من نیست، مجبورم کردند.» اما کتاب مقدس چنین حقی به ما نمی‌دهد. در واقع به‌خصوص در کتاب رومیان، دقیقا برعکس آن نوشته شده است.

در این کتاب، پولس به خوانندگان می‌گوید ما مسئول اعمال خودمان در حضور خدا هستیم، هر چقدر زندگی سخت یا آسانی داشته‌ایم. پس هیچ یک از ما قربانی نیستیم، وقتی صحبت از اطاعت از خدا در میان است. کتاب مقدس در این باره کاملا شفاف است. در واقع در رومیان ۲۳:۳ می‌آموزیم که:

«... همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند.»

از این بدتر هم می‌شود

به رومیان ۱:۱۸ NIV توجه کنید: «غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هر کسی که... حقیقت را سرکوب می‌کند.»

به عبارت دیگر، «در عمق وجودمان می‌دانیم خدا وجود دارد» و فقط انتخاب می‌کنیم او را نادیده بگیریم و به روش خودمان و با شرایط خودمان زندگی کنیم. ما واقعا حقیقت را سرکوب می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم حقیقت را بشنویم و حتی نمی‌خواهیم به آن فکر کنیم. درست مثل وقتی است که با کسانی دعوا و مشاجره می‌کنیم و اغلب منکر وجود آنها می‌شویم. به دوستان و خانواده می‌گوییم فلانی و فلانی، برای من مرده‌اند و آنها را لعنت می‌کنیم. معمولا در فیس‌بوک آنها را آنفالو می‌کنیم. البته می‌دانیم آنها وجود دارند، فقط آنها را انکار می‌کنیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید ما چنین کاری را با خدا نیز می‌کنیم. می‌دانیم او وجود دارد (تمام آفرینش، وجود او را اثبات می‌کند)، اما ما فقط چند نقطه به جای او می‌گذاریم و موجودیتش را انکار می‌کنیم.

ما حقیقت را سرکوب می‌کنیم. روی‌هم‌رفته هیچ کس به ما نخواهد گفت چگونه زندگی کنیم! هر زمان هر آنچه دوست داریم را انجام می‌دهیم! این دقیقا همان کاری است که با خدا می‌کنیم.

بنابراین کتاب مقدس می‌گوید: «ما گناهکار متولد می‌شویم و گناهکار می‌مانیم. زیرا در طول زندگی، کار خودمان را انجام می‌دهیم و به هیچ وجه به خدا فکر هم نمی‌کنیم.»

برخی مردم می‌گویند من نمی‌دانستم. هیچ کس به من نگفت خدا وجود دارد. اما گوش کنید که پولس در رومیان ۱:۱۹-۲۳ چه می‌گوید:

«زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنیِ خدا، یعنی قدرتِ سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهانِ مخلوق، به‌روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست. زیرا هرچند خدا را شناختند، امّا او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشهٔ خود به بطالت گرفتار آمدند و دلهای بی‌فهمِ ایشان را تاریکی فرا گرفت. اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، امّا احمق گردیدند و جلال خدای غیرفانی را با تمثالهایی شبیه انسان فانی و پرندگان و حیوانات و خزندگان معاوضه کردند.»

ما بهانه‌ای نداریم

کتاب مقدس به ما اجازه نمی‌دهد از مسئولیت شانه خالی کنیم. پس موضوع این نیست که ما نمی‌دانیم، بلکه این است که ما حقیقت وجود خدا را به پسِ ذهن خود می‌رانیم. یا به حد کافی عمیقا به آن فکر نمی‌کنیم.

ما سرگردان شده‌ایم که چگونه به اینجا آمده‌ایم و یا چه کسی این دنیا را ساخته است. همگی ما برای توجیه این موضوع، ایده‌های غیرمنطقی و جنون‌آمیز ارائه می‌دهیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید ما می‌توانیم از آفرینش خدا بفهمیم خدا وجود دارد، اما به جای آن، باور به دروغ‌ها را انتخاب می‌کنیم.

بنابراین، چرا به خدایی ایمان بیاوریم که مجبوریم از او اطاعت کنیم، وقتی به تکامل باور داریم؟ پس مجبور نیستیم کاری در این باره انجام دهیم، این‌طور نیست؟ مجبور نیستیم مسئولیتی به عهده بگیریم. مجبور نیستیم فرمان‌بردار باشیم. چرا باور کنیم زندگی معنا دارد و مجبوریم کاری انجام دهیم، وقتی می‌توانیم وانمود کنیم تمام اینها تصادف هستند و اهمیتی ندارند.

اما وقتی تمام چراغ‌ها خاموش می‌شوند و دوستانمان به خانه‌هایشان می‌روند، باز هم در عمق وجودمان می‌دانیم زندگی مهم است.

ما می‌دانیم مردم اهمیت دارند. ما در اعماق تاریک وجودمان می‌دانیم خالقی وجود دارد.

پولس می‌گوید ما ذاتا طغیانگر هستیم. این به چه معناست؟ یعنی ما حاکمیت دیگران را دوست نداریم! مهم نیست از سوی پلیس باشد یا دولت، یا حتی از طرف شرکت تلفن باشد. ما دوست نداریم به ما امر کنند چه کنیم! کتاب رومیان به ما می‌گوید هیچ کس به خدا احترام نمی‌گذارد، هیچ کس آن‌طور که باید شکرگزار او نیست و می‌گوید گرچه می‌دانیم خدا خداست و باید پرستش شود، اما به جای آن، سایر چیزها را می‌پرستیم. **این اهانت به خداست.**

پولس روشن می‌کند که **همه گناهکارند و علیه خدا طغیان می‌کنند**. همگی ما در حضور خدا، آن داور عادل خواهیم ایستاد، اما هیچ یک توان ایستادن را نداریم؛ همگی ما پاسخگو خواهیم بود. همگی ما دچار دردسر بزرگی شده‌ایم، همگی ما. باید در این باره شفاف باشیم. خبر بدتر این است که در این مورد هیچ کاری از ما ساخته نیست. مهم نیست چه می‌گوییم و چه می‌کنیم، یا چه قولی به خودمان یا عزیزانمان می‌دهیم؛ ما توان تغییر زندگی یا جایگاه خودمان در برابر خدای متعال را نداریم.

کتاب مقدس بسیار شفاف است. ما در حالی دفن خواهیم شد که در گناه خود هستیم و مجبور خواهیم بود با خدای قدوس و متعال روبه‌رو شویم.

بدین ترتیب نویسندهٔ عبرانیان در فصل نهم آیهٔ ۲۷ (NIV) این را شرح می‌دهد: «... برای انسان یک بار مردن و پس از آن داوری مقرر است.»

ما در برابر اتهامات وارده از سوی خدا، هیچ دفاعی از خود نداریم. ما گناهکاریم و محکوم شده‌ایم تا ابد از حضور خدا محروم باشیم و در جهنم

بمانیم. کتاب مقدس این را به‌راستی بسیار شفاف و روشن مطرح می‌کند.

مشکل جک آن است که گناه را اشتباه فهمیده است. او فکر می‌کند گناه، فقط نقض قانون کشور است. بنابراین قوانین کوچک، مجازات کمی دارند و قوانین بزرگ، مجازات بزرگ. بر اساس این قوانین، همه مجازاتی را می‌کشند که سزاوار آن هستند.

اما دیدگاه خدا دربارهٔ گناه می‌گوید همه بدون توجه به آنچه انجام داده‌اند، قانون‌شکن هستند.

جک باید بفهمد برای خدا زندگی نکرده است. او خدا را نپرستیده، به همسرش احترام نگذاشته و با قوانین خودش زندگی کرده است. همهٔ کارها را به روش خودش انجام داده، او چندان رشد نکرده است. عمیقا ناراضی و از زندگی خودش ناراحت است. اما این بزرگ‌ترین مشکل او نیست.

بزرگ‌ترین مشکل او آن است که خالق او نیز از او راضی و خشنود نیست.

او یک گناهکار است.

او علیه خدا و اقتدارش طغیان کرده است.

بنابراین خدا از او و گناهش عصبانی است.

تمامی گناهکاران، برابر و یکسان در برابر خدا می‌ایستند.

STOP با توجه به آنچه دربارهٔ او می‌دانیم، آیا جک مقدس و پاک بوده است؟ آیا از خدا اطاعت کرده است؟ آیا برای جلال خدا کار کرده است؟ آیا به خاطر اینکه خدا او را آفریده، زندگی کرده است؟ آیا طبق تعریف کتاب مقدس او گناهکار است؟ اگر چنین است، این برای او به چه معناست؟

کتاب مقدس به ما می‌گوید خدا از گناه متنفر است.

«خداوند از برابر موسی گذشت و چنین ندا کرد: "یهوه، یهوه، خدای رحیم و فیّاض، دیر خشم، و آکنده از محبت و وفا، پایدار در محبت برای هزار پشت، و آمرزندهٔ تقصیر و نافرمانی و گناه. اما تقصیرکار را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد، بلکه جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و فرزندانِ فرزندان تا پشت سوّم و چهارم می‌رساند"» (خروج ۳۴:۶-۷).

مجازات گناه

گناه باید مجازات شود. مشکل آن است که وقتی از مجازات گناه توسط خدا صحبت می‌کنیم، بسیاری از مردم ناراحت می‌شوند. آنها مدعی هستند مجازات گناهکاران، عادلانه و منصفانه نیست؛ پس محبت خدا کجاست؟

ما فکر نمی‌کنیم اگر والدین به دلیل نافرمانی، فرزندان خود را تنبیه می‌کنند، پس آنها را دوست ندارند. ما فکر نمی‌کنیم اگر تجاوزگران جنسی به دلیل جرم خود به زندان بیفتند، اشتباه است. با این وجود مردم بر این باورند خدا دیگر آنها را دوست ندارد، اگر آنها را به خاطر خطاهایشان مجازات کند. البته این درست نیست. خدای مهربان، افراد شرور و گناهکار را مجازات خواهد کرد. مشکل این نیست که واقعا فکر می‌کنیم مجازات افراد از هر نوعی اشتباه است، بلکه مشکل آنجاست که ما فکر نمی‌کنیم سزاوار مجازات هستیم، زیرا آن‌قدرها هم بد نیستیم. بسیاری از ما تصور می‌کنیم از داوری خدا خلاص می‌شویم، چون قلبا خوب هستیم. شاید در زندگی کارهای بد پنهانی کرده باشیم، اما چیز بیش از حد جدی‌ای نبوده است. پس خدا در نهایت ما را رها خواهد کرد. اما اگر چنین تصوری داریم سخت در اشتباهیم.

لازم است جک بداند گناهکار متولد شده است. او هر وقت توانست گناه کرد. او سزاوار مرگ است. تمام گناهکاران، سزاوار مرگ هستند. او دچار

دردسر بزرگی شده است. او فکر می‌کرد بزرگ‌ترین مشکلش اعتیاد اوست. اما تازه متوجه شده است بزرگ‌ترین مشکل او، آن است که خدا از او عصبانی است، به خاطر گناهش از او جدا شده و بلیتی یکسره به جهنم گرفته است.

جهنم موضوعی نیست که مردم دوست داشته باشند دربارهٔ آن صحبت یا فکر کنند. حتی مسیحیان نیز این را ناراحت‌کننده یا حتی اهانت‌آمیز می‌دانند که خدا مردم را به جهنم بفرستد. او سراسر محبت است، مگر نه؟ خب، کتاب مقدس می‌گوید مقدر شده است انسان یک‌بار بمیرد و سپس با داوری خدا روبه‌رو شود (عبرانیان ۲۷:۹). اگر کتاب مقدس دربارهٔ جهنم به ما هشدار می‌دهد، چرا سعی داریم آن را قابل قبول‌تر کنیم یا کم‌اهمیت جلوه دهیم؟ چرا با این تفکر که شاید جهنم به آن بدی که کتاب مقدس می‌گوید هم نیست یا شاید واقعا وجود ندارد، خیال گناهکاران را آسوده می‌کنیم؟

ما شاهد بوده‌ایم نسل بشر دچار دردسر جدی گناه شده است و باید راه حل جدی برای آن یافت. هر دادگاهی در دنیا مجرمین را بر اساس شدت جرم آنها محکوم می‌کند.

پس خدا آن داور نهایی، بزرگ‌ترین حکم را برای گناه صادر خواهد کرد.

چرا؟

چون این بزرگ‌ترین اهانت به او و ذات قدوس اوست.

بنابراین مسیحیان جهنم را نساختند تا شما را بترسانند که به کلیسا بروید یا پول به کلیسا اهدا کنید. ما فقط به کتاب مقدس باور داریم. وقتی کتاب مقدس می‌گوید جهنم واقعی است، ما باور می‌کنیم. وقتی می‌گوییم عزیزانمان در معرض افتادن در جهنم تا ابد هستند، به این باور داریم.

امروزه مردم فکر خدا را به تمسخر می‌گیرند. بسیاری از آنها کاملا منکر خدا هستند. بسیاری از آنها مسیحیان را به قتل می‌رسانند. اما روزی همهٔ ما خواهیم مرد و خالق خود را ملاقات خواهیم کرد و در حضور او می‌ایستیم تا

حساب زندگی خودمان را پس بدهیم.

ما در حضور تنها داوری می‌ایستیم که اهمیت دارد و چه بخواهیم، چه نخواهیم به اقتدار او پی خواهیم برد. هیچ حق تجدید نظری وجود ندارد. هیچ فرصتی برای توافق پیش از محاکمه وجود ندارد. فقط یک اعلامیهٔ ساده از گناهکار بودن یا نبودن وجود خواهد داشت، و اگر گناهکار باشیم تا ابد محکوم خواهیم شد. این خبر بدی است. خبر بسیار بدی...

جک می‌گوید: «اگر همهٔ اینها درست باشند، من دچار دردسر بزرگی خواهم شد. الان چه کنم؟»

خب همین‌جاست که مسیح ظاهر می‌گردد. خبرهای خوب در راه است.

جک باید بداند برای خدا زندگی نکرده است و بزرگ‌ترین مشکل او آن است که خدا را نپرستیده است. او طبق قوانین خودش زندگی کرده و به همین دلیل آشفته شده است. او اصلا خوشحال نیست، از زندگی‌اش راضی نیست و خدا هم از او ناخشنود است. اینک می‌داند خدا به چشم یک گناهکار و قانون‌شکن به او نگاه می‌کند. او گناهکار است و تا ابد به لعنت محکوم خواهد شد. این خبر بدی است.



نکته چیست؟
خبر خوب آن است که عیسی
آن خدای انسان‌شده، برای
نجات ما از گناهانمان آمد.



۷

اگر خدا وجود دارد، عیسی چه ارتباطی با آن دارد؟



البته جک دربارهٔ عیسای مسیح شنیده است. خانواده‌اش کاتولیک هستند و تصاویری از عیسی بالای تخت او در خانهٔ مادربزرگش آویزان شده است. جک با خود زمزمه می‌کند: «او شبیه پسر خدا یا چنین کسی است. او برای گناهان ما مرد و همه را محبت می‌کند.» او بیش از این چیزی نمی‌فهمد. او باور دارد عیسی به صلیب کشیده شد، اما هیچ نظری دربارهٔ مفهوم و ارتباط آن با زندگی خودش ندارد. آیا این خبر خوبی برای اوست؟ اگر خدا از او و گناهش عصبانی است، چطور به او کمک می‌کند؟ عیسی قرار است چگونه به او کمک کند؟

درک خبر خوش عیسی

در کتاب مقدس برای خبر خوش از واژهٔ «انجیل» استفاده شده است. اما انجیل دقیقا چیست و چه ربطی به عیسی دارد؟ توجه کنید پولس چگونه این خبر خوش را در اول قرنتیان ۱۵:۱-۵ برای کلیسا توضیح می‌دهد:

«و اما، ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما بشارت دادم به یادتان آورم، همان انجیل که پذیرفتید و بدان پایبندید و به وسیلهٔ آن نجات می‌یابید، به شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده‌اید. زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدّس در راه گناهان ما مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوّم از مردگان برخاست، و اینکه خود را بر کیفا ظاهر کرد و سپس بر آن دوازده تن.»

اولین چیزی که باید از همان ابتدا بدانیم این است که خبر خوش در مورد ما نیست.

برای ماست، نه در مورد ما.

همهٔ آن در مورد عیسی است.

در مورد زندگی او؛

مرگ او

و رستاخیز او.

یکی از بهترین محل‌ها برای جست‌وجو دربارهٔ شرح کامل انجیل، کتاب رومیان است. این کتاب، نامهٔ کتبی پولس رسول به گروهی از مسیحیان در روم می‌باشد که هرگز آنها را ملاقات نکرده است و در این نامه، اهمیت خبر خوش عیسی را شرح می‌دهد. او در فصل‌های ۱-۴ انجیل را مفصل و با جزئیات توضیح می‌دهد. در ۱:۱ بیان می‌دارد: «انجیل خدا» و در ۱۶:۱ می‌گوید: «از انجیل سرافکنده نیستم چرا که قدرت خداست برای هر که ایمان آوَرَد.» پولس رسول بیان می‌کند راه حل خدا برای گناهان ما:

مرگ فداکارانه و رستاخیز مسیح است.

این، خبرِ خوب است.

این، انجیل عیسی است.

عیسی مثل ما نیست.

او کامل است.

او عاری از گناه است.

عیسی همان‌طور که در میان ما زندگی می‌کرد، به طور تمام و کمال از خدای پدر اطاعت کرد و مرد. در رومیان ۲۱:۳ پولس، عیسی را «پارسایی خدا» نامید. به عبارتی، تنها راهی که کسی می‌تواند با خدا صادق باشد و از مجازات جهنم ابدی دوری کند، پارسایی کامل است.

جک همیشه فکر می‌کرد کسانی که به کلیسا می‌روند، افرادی هستند که باور دارند از دیگران بهترند، خیرخواهانی که سعی دارند محبت خدا را بخرند. اما ما می‌دانیم این‌چنین نیست. ما نیز همچون جک گناهکاریم. با مذهبی بودن نمی‌توانیم تاوان گناهان خودمان را بدهیم. اصلا مهم نیست کتاب مقدس می‌خوانیم، یا یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رویم. اینها کارهای درستی هستند، اما تاوان گناهان ما را نمی‌دهند. تنها راه جبران و تاوان گناهان و جلوگیری از مجازات ابدی در انجیل پیدا می‌شود.

جک گیج و سردرگم شده است. تا اینجا حتما متوجه شده‌اید که او همیشه تصور می‌کرده است کسانی که به کلیسا می‌روند زندگی خود را در مسیر صحیح و درست قرار می‌دهند. باید خوب باشید و کارهای خوب انجام دهید تا خدا شما را بپذیرد.

آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید آن است که راهی برای تاوان گناهانتان وجود دارد و این مطلقا ربطی به انجام کار درست به عنوان یک شخص درستکار ندارد. راه این کار از طریق مرگ فداکارانهٔ عیسی و رستاخیز اوست.

کتاب مقدس می‌گوید: «امّا به فیض او و به واسطهٔ آن بهای رهایی که در مسیحْ عیسی است، به‌رایگان پارسا شمرده می‌شوند» (رومیان ۲۴:۳). بنابراین بشر گناهکار می‌تواند توسط زندگی و مرگ فداکارانهٔ عیسی از مجازات گناهی که سزاوار آن است، رها شود. در نهایت پولس به خوانندگان خود می‌گوید چگونه می‌توانند این نجات را به دست آورند. این «از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همهٔ کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند» (رومیان ۲۲:۳).

ما با اعتماد به عیسی و نه هیچ کس دیگری نجات می‌یابیم.

گناه جدی است، اما نتیجهٔ نهایی گناه (جدایی ابدی از خدا در جهنم)، دردناک است.

خدا می‌توانست برای همیشه ما را به حال خودمان رها کند. ما می‌خواهیم بر اساس شرایط خودمان زندگی کنیم و بنابراین او می‌توانست اعتنایی به ما نکند و ما را به حال خود بگذارد. برخی از ما احتمالا فکر می‌کنیم این دقیقا همان کاری است که خدا انجام داده است. ما فکر می‌کنیم او به افرادی مانند ما اهمیتی نمی‌دهد. ما تصور می‌کنیم فقط به افراد خوب و مذهبی یا کسانی که یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند، اهمیت می‌دهد و به عقیدهٔ بسیاری از ما مسخره به نظر می‌رسد خدایی که همه چیز این دنیای شناخته‌شده را ساخته است، کاری برای ما انجام دهد. اما او کاری انجام داده است. او ما را به حال خود نگذاشته است، بلکه واقعا راهی برای نجات ما از مجازات قرار داده است. خدا برای جدایی ما از گناه، خودش میانجی شده است.

همین‌جاست که عیسی وارد می‌شود. لازم است بدانیم عیسی نقشهٔ جایگزین خدا نیست. این‌طور نیست که خدا وحشت‌زده شده باشد، چون ما رفتار درستی نداشتیم. حتی از همان زمان باغ عدن، این امید وجود داشت که خدا یک منجی برای نسل بشر آماده کند. به همین دلیل در پیدایش ۱۵:۳ این پیشگویی را دربارهٔ عیسی می‌خوانیم که خدا به مار گفت: «او سر تو را خواهد

کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی زد.» این بخش از کتاب مقدس واقعا نامتعارف به نظر می‌رسد، اما اساسا موضوع این است؛ شیطان و دیوهایش به جنگ با بشریت خواهند رفت، اما روزی عیسی خواهد آمد و شیطان را در هم خواهد کوبید و به این جنگ پایان خواهد داد، زیرا بر روی صلیب تمام نیروهای شیطانی و شریر را شکست خواهد داد.

کتاب مقدس در بخش‌های دیگر به ما می‌گوید خدا چگونه جهان را از طریق شریعت و انبیا برای این پیروزی خیره‌کننده بر شیاطین، گناه و مرگ؛ در زندگی، در مرگ و رستاخیز عیسی آماده نمود. باز هم به این کلمات کتاب مقدس و این بار در اشعیا ۹:۶-۷ توجه کنید:

> «زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و او "مشاور شگفت‌انگیز" و "خدای قدیر" و "پدر سرمدی" و "سَرور صلح" خوانده خواهد شد. افزونی فرمانروایی و صلح او را پایانی نخواهد بود، و او بر تخت داوود و بر قلمرو او حکمرانی خواهد کرد، و آن را به انصاف و عدالت، از حال تا به ابد، استوار خواهد ساخت و پایدار نگاه خواهد داشت. غیرت خداوند لشکرها این را به انجام خواهد رسانید.»

این یکی از وعده‌های فراوان خداست که به ما تعلیم می‌دهد عیسی روزی به شرارت دنیا پایان خواهد داد و مردم را از گناهانشان نجات خواهد داد. او از طریق عیسی تمام سدها را خواهد شکست و پادشاهی و حکومت خویش را در سراسر زمین بنا خواهد نمود.

به همان اندازه که عهد عتیق به عیسی اشاره دارد، عهد جدید نیز خبر خوش زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی را شرح می‌دهد. بنابراین انجیل مرقس با این کلام آغاز می‌شود: «آغاز خبر خوش دربارهٔ عیسی مسیح پسر خدا.» مرقس می‌دانست آمدن عیسی، خبری خوش برای دنیایی است که به خاطر گناه از هم پاشیده است.

سه انجیل دیگر در عهد جدید، متی، لوقا و یوحنا شکی برایمان نمی‌گذارند که عیسی انسانی عادی نبود. او کاملا انسان و کاملا خدا بود. این موضوع بسیار مهم است، زیرا فقط کسی که کاملا خدا و کاملا انسان باشد، می‌تواند ما را از گناهانمان نجات دهد.

اگر عیسی خدا نبود، نمی‌توانست عادل و پارسا باشد؛ آنگاه توانایی او برای نجات ما، چیزی فراتر از توانایی مرده‌ای نبود که تلاش کند مردهٔ دیگری را نجات دهد. اما اگر کاملا انسان نبود، نمی‌توانست نمایندهٔ ما در برابر خدای متعال باشد و «با ضعف‌های ما همدردی کند»، زیرا «او همچون ما وسوسه شده است، بدون آنکه گناه کند» (ر.ک عبرانیان ۱۵:۴). عیسی می‌دانست چرا به زمین آمده است. او در مرقس ۴۵:۱۰ (NIV) می‌گوید: «پسر انسان نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد.» عیسی دقیقا می‌دانست به چه علت قرار است بمیرد.

مرگ او فدیهٔ جان مردهٔ کسانی است که در توبه و ایمان به او بازمی‌گردند. در مرگش بهای گناهی را پرداخت که ما سزاوار آن بودیم.

پیروان مسیح در کلیساهای اولیه نیز به حقیقت این موضوع واقف بودند. پولس در دوم قرنتیان ۲۱:۵ (NIV) آن را چنین مطرح می‌کند: «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارساییِ خدا شویم.» در اول پطرس ۱۸:۳ (NIV) نیز درمی‌یابیم: «زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصهٔ جسم کشته شد، امّا در عرصهٔ روح، زنده گشت.» به عبارت دیگر وقتی عیسی مرد، به خاطر گناه خودش مجازات نشد، بلکه در حقیقت این مجازات گناه مردمانش بود.

وقتی عیسی بر روی صلیب رفت، فریاد زد: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» (متی ۴۶:۲۷). خدای پدر که هم قدوس است و هم پارسا، او که چشمانش آن‌قدر پاک است که نمی‌تواند به شرارت بنگرد،

به پسرش نگریست و گناهان قومش را بر شانه‌های او دید و با انزجار روی برگرداند و تمام خشم وحشتناک خود را بر عیسی فرو ریخت.

جک، صلیب آویزان بر دیوار مادربزرگش را دیده بود. وقتی هم نوجوان بود برای خوش‌شانسی، صلیبی به گردن خود انداخته بود، اما نمی‌دانست صلیب چیزی بیش از یک طلسم خوش‌شانسی است. صلیب، فراتر از تصورات جک است. دو هزار سال پیش، انسانی بی‌گناه به خاطر گناه خودِ جک روی صلیب کشته شد. اکنون برای برخی افراد، این سخت‌ترین و منفورترین بخش انجیل است؛ باور به مجازات عیسی به خاطر گناه دیگران. برخی از مردم، آن را «کودک‌آزاری الهی» می‌نامند. اما اگر جایگزینی مجازات را کنار بگذاریم، با پرسش‌های بی‌پاسخ فراوانی روبه‌رو می‌شویم؛ از جمله: چرا فداکاری؟ ریختن خون چه نتیجه‌ای داشت؟ خدا چگونه به گناهکاران رحم می‌کند بدون آنکه پارسایی از بین برود؟ چه معنایی دارد که خدا گناه را می‌بخشد، اما گناهکار را بی‌گناه نمی‌شمارد (خروج ۷:۳۴)؟ یک خدای پارسا و قدوس چگونه می‌تواند بی‌خدایان را پارسا بشمارد (رومیان ۵:۴)؟

خب پاسخ تمام این پرسش‌ها در صلیب مسیح و مرگ نیابتی او برای قومش پیدا می‌شود. در مرگ عیسی خشم و پارسایی خدا برآورده می‌شود و رحمت او بر همه سرازیر می‌گردد. این پیامی بسیار سنگین است، اما سختی و دشواری آن سبب نمی‌شود حقیقت نداشته باشد.

این خبر خوبی است، زیرا عیسی دیگر در میان مردگان نیست.

او از مردگان برخاسته است.

اگر مسیح همچنان در میان مردگان می‌بود، تمام ادعاهای او بی‌معنا می‌شدند، بشریت هنوز بدون امیدی به نجات از گناهان خود باقی می‌ماند. اما ما می‌دانیم عیسی در روز سوم برخاست. پولس به این حقیقت می‌بالد. در رومیان ۸:۳۳-۳۵ می‌خوانیم:

«کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیحْ عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند! کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟»

و عیسی اکنون بر تخت جلال خود در دست راست خدای پدر در آسمان نشسته و به عنوان پادشاه جهان حکومت می‌کند. حتی اینک که ما در انتظار بازگشت باشکوه او هستیم نیز برای قومش دعا می‌کند.

جک حالا می‌داند او گناهکار و در برابر خدا تقصیرکار است. با این وجود خدا، عیسی، پسرش را فرستاد تا در بی‌گناهی کامل زندگی کند و به عنوان یک گناهکار، محکوم و داوری شود. درست مانند جک که باید محکوم و مجازات شود. عیسی به نیابت از جک مُرد، اما چون عیسی خداست، بر مرگ غلبه نمود و از قبر برخاست. او امروز زنده است. تا به اینجا او بخشی از تاریخ باستان بوده است، اما از اینجا به بعد جک ناگهان او را شخصی مرتبط با خود می‌داند.



نکته چیست؟
ما باید از گناهانمان توبه کنیم
و به خبر خوش عیسی
ایمان بیاوریم تا نجات یابیم.



۸

اگر تمام این موارد درست هستند، حالا چه می‌شود؟

خبر خوش عیسی به پاسخی از سوی ما نیاز دارد. در مرقس ۱۵:۱ عیسی می‌گوید:

«زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.»

بنابراین خدا می‌خواهد در پاسخ به این خبر خوش دو کار انجام دهیم. او از ما می‌خواهد:

۱. توبه کنیم.

و

۲. ایمان بیاوریم.

به عبارت کاملا ساده، **یک مسیحی کسی است که به خبر خوش عیسی ایمان آورده باشد و از گناهش توبه کرده باشد.**

اما این دقیقا چگونه انجام می‌شود؟

ایمان

ایمان، واژه‌ای است که در فرهنگ ما بسیار بد استفاده شده است. بیشتر مردم اصلا معنای واقعی آن را نمی‌دانند. بنابراین اگر دربارهٔ ایمان از جک بپرسیم، آن را باور چیزهای مسخره می‌داند. برای مثال او ایمان را به باور بچه‌ها به بابانوئل یا خرگوش عید پاک مربوط می‌داند. او می‌گوید عارفان ایمان دارند، وقتی که قدرت سنگ‌ها و کریستال‌های شفابخش را باور داشته باشند. او می‌گوید دیوانگان ایمان می‌آورند، وقتی که قصه‌های پریان را باور می‌کنند. وقتی از ایمان مسیحی یاد می‌شود؛ او ایمان مسیحی را با تمام این چیزها برابر می‌داند. به نظر جک، ایمان صرفا احساس فرد به چیزهای خاص است، چه واقعی باشند، چه نباشند. ایمان، هر چیزی است که «برای شما کار کند.»

اما این ایده دربارهٔ ایمان، در کتاب مقدس یافت نمی‌شود. از نظر کتاب مقدس، ایمان باور به چیزی نیست که نتوانید آن را ثابت کنید. ایمانِ مبتنی بر کتاب مقدس، ایمانی است که **حقیقی، قابل اعتماد، راسخ، و به طور کامل حول محور انجیل خداوند، عیسای مسیح قیام‌کرده می‌چرخد.**

همان‌طور که دیدیم، بزرگ‌ترین نیاز ما به عنوان نسل بشر آن است که در نظر خدا پارسا شمرده شویم و بی‌گناهی ما اعلام شود. کتاب مقدس از واژهٔ «پارساشمردگی» استفاده می‌کند، ***زمانی که خدا ما را در نظرش پارسا و بی‌گناه اعلام می‌کند.*** بنابراین وقتی به عیسی ایمان می‌آوریم، فقط و فقط به عیسی تکیه می‌کنیم تا حکم پارسایی ما و نه گناهکاری ما را از خدا بگیرد. ما خودمان نمی‌توانیم با کارهایی که انجام می‌دهیم یا نمی‌دهیم، پارسا شویم. اگر خدا می‌خواهد ما را پارسا بشمارد، قرار نیست بر اساس رفتارهای خوب ما این کار را کند، بلکه لازم است بر اساس اعمال شخص دیگری باشد.

همین‌جاست که ایمان به مسیح آغاز می‌شود.

عیسی در زندگی کامل و مرگ خود بر صلیب، جایگزین ماست و به جای ما می‌ایستد.
او در حضور خدا می‌ایستد، پیشینهٔ کامل او از آنِ ما می‌شود و خدا ما را پارسا اعلام می‌کند.
بنابراین برای نجات به عیسی اعتماد می‌کنیم، با او متحد می‌شویم و تبادل بزرگی صورت می‌گیرد.
تمامی طغیان، گناه و شرارت ما به عیسی نسبت داده می‌شود و او به همین خاطر می‌میرد.
بنابراین زندگی کامل عیسی به ما داده می‌شود و خدا ما را پارسا می‌شمارد.
پس به جای آنکه گناه ما را ببیند، به ما می‌نگرد و پارسایی کامل پسرش را می‌بیند.

کتاب مقدس، شفاف و روشن بیان می‌کند که ما برای نجات خود کاملا به عیسی وابسته هستیم. هیچ راه دیگری وجود ندارد، هیچ منجی دیگری وجود ندارد که برای نجات بتوان بر او تکیه نمود.



بنابراین بگذارید توضیح دهم. شما می‌گویید برای اینکه ما با خدا صلح کنیم، فقط باید به عیسی ایمان داشته باشیم؟ درست است؟ چیزی بیشتر از این هم وجود دارد؟ رفتن به کلیسا و خوب بودن چطور؟ اینها هم باید ارزش داشته باشند، درست است؟

STOP شما چه فکر می‌کنید؟ بر اساس آنچه تا اینجا آموختید، جک کجا اشتباه می‌کند و کجا درست می‌گوید؟

مشکل جک آن است که با باور اینکه می‌تواند با خوب بودن خدا را خشنود

کند، اشـتباه بزرگی می‌کند. بیشـتر مردم هم چنین اشتباهی می‌کنند و بیشتر مذهب‌ها در این دام می‌افتند.

ما نمی‌توانیم با هیچ کار خوبی نجات یابیم.

در حقیقت مهم نیست چقدر خوب باشیم یا چقدر اعمال نیک انجام می‌دهیم، به هر حال نمی‌توانیم به این طریق خدا را خشنود سازیم.

ما هرگز نمی‌توانیم به اندازهٔ کافی کاری کنیم تا خدا از ما راضی و خشنود باشد.

کتاب مقدس به ما می‌آموزد نجات، **هدیه و فیض** است. بنابراین ما **اصلا نمی‌توانیم در آن دخیل باشیم**. اعتماد به عیسی دقیقا به همین معناست. ما به عیسی اعتماد می‌کنیم و بس. پایان ماجرا. نه بیشتر، نه کمتر. **ایمان به عیسی و فقط به عیسی است.**

پس توبه چیست؟

توبه

توبه، **بازگشت از گناه و خطا، تنفر از آن و تصمیم به ترک آن با قدرت خداست.** توبـه، یک گزینهٔ اضافی در زندگی مسـیحی نیسـت، بلکـه کاملا از ضروریات آن اسـت. توبه، نشـان می‌دهد چه کسـانی توسـط خدا نجات یافته‌اند و چه کسـانی خیر. پس لازم اسـت به عیسـی به عنوان منجی ایمان داشـته باشیم و به عنوان خداوند از او اطاعت کنیم؛ ما نمی‌توانیم پیرو مسـیح باشـیم و یکی از این دو را بدون آن دیگری داشته باشیم.

توبه، در زندگی‌های ما نه گفتن به گناه است. توبه، با سرعت هرچه تمام‌تر تا فاصله‌ای هرچه دورتر، ما را از گناهی دور می‌کند که باعث جدایی ما از خدا شده است. از گناه روی برمی‌گردانیم و هر گاه دچار دردسر می‌شویم، به مسیح روی می‌آوریم.

توبه بدان معنا نیست که مسیحیان هرگز گناه نمی‌کنند.
ما هرگز کاملا در زندگی دست از گناه نمی‌کشیم. همواره در جنگ با گناه خواهیم بود. مسیحیان در این سوی آسمان کامل نیستند و هر مسیحی در تمام زندگی خود با گناه در کشمکش است. کلمهٔ کلیدی ما «**کشمکش**» است.
کارهای گناه‌آلودی که زمانی از انجام آنها لذت می‌بردیم، دیگر آن جذابیت را برای ما ندارند. ما متوجه می‌شویم دیگر با چیزهایی که زمانی چندان آزارمان نمی‌دادند، آرامش قلبی نداریم.



منظورتان چیست؟ آیا منظور شما این است که من دیگر نباید با رفقا به آبجوفروشی بروم؟ یا باید دست از نوشیدن آبجو بکشم؟

STOP شما چه فکر می‌کنید؟ آیا بدان معناست که جک باید دیگر از این کارها دست بکشد؟

ما باید به‌وضوح بدانیم توبه به مفهوم ترک کارهایی نیست که از آنها لذت می‌بریم.
توبه یعنی توقف انجام کارهای گناه‌آلود و کارهایی که سبب غضب خدا می‌شوند. نوشیدن یک لیوان آبجو با دوستان گناه نیست، مست شدن با دوستان گناه است. برخی افراد الکلی به طور کلی الکل را ترک می‌کنند تا وسوسه نشوند. وقتی به عیسی ایمان می‌آوریم و از گناهانمان توبه می‌کنیم، اساسا به خودمان اعلان جنگ می‌نماییم. به جای دوست داشتن گناه و بالیدن به آن، از آن متنفر شده و با آن می‌جنگیم.



اما از کجا می‌دانید کسی واقعا توبه کرده یا فقط لاف می‌زند؟

کتاب مقدس می‌گوید اگر کسی واقعا از گناه توبه کند و به مسیح ایمان بیاورد، زندگی معنوی جدیدی پیدا می‌کند. در آن صورت **زندگی او کاملا تغییر می‌نماید.** اما شاید این تغییر فورا، به‌سرعت یا شاید حتی به طور پایدار اتفاق نیفتد. اما زندگی آنها تغییر می‌کند و شروع به میوه آوردن می‌کنند که کتاب مقدس آن را «ثمره» می‌نامد. کتاب مقدس می‌گوید همان نیکی، دلسوزی و عشقی که عیسی از خود نشان داد را می‌توان به مسیحیان نسبت داد. بنابراین وقتی زندگی روحانی جدیدی به مردم داده می‌شود، آنها نیز همان کارهایی را می‌کنند که عیسی انجام داد. مانند عیسی زندگی می‌کنند و ثمرهٔ این نیکی را نیز می‌بینند.

این ثمره، ما را نجات نمی‌دهد. ما برای نجات به این ثمره تکیه نمی‌کنیم. ثمره‌ای که به بار می‌آید دقیقا این است: میوهٔ درختی که از قبل، توسط فیض خدا در مسیح ساخته شده است.

بنابراین وقتی روز آخر با خالق خود روبه‌رو می‌شویم، نخواهیم توانست پروندهٔ مشارکت در کلیسا را رو کنیم تا او را تحت تاثیر قرار دهیم. قادر نخواهیم بود بگوییم چه پدر عالی، چه مادر خوب یا چه فرزند خوبی بوده‌ایم. نخواهیم توانست به پاکی و خلوص شخصی خود متوسل شویم. یا به این حقیقت که به بدی همسایهٔ خود نبوده‌ایم. تنها دفاع و دعوی ما عیسای مسیح و پارسایی اوست.



بسیار خب، من احساس می‌کنم آماده هستم به عیسی اعتماد کنم و از گناهانم توبه کنم. حال چه کنم؟ لازم است چیزی بگویم یا کاری کنم تا این اتفاق بیفتد؟

محاسبهٔ هزینه

جک باید بداند به زبان آوردن اعتماد به عیسی و توبه، آسان‌تر از انجام آن است. مسیحی شدن هزینه دارد. بسیاری از مردم دنیا وقتی به ایمان به مسیح اقرار می‌کنند، حکم مرگ خود را امضا می‌نمایند. بسیاری از اولین ایمانداران در کتاب مقدس، به خاطر ایمان تازهٔ خود رنج بسیار کشیدند.

بنابراین جک پیش از تعهد به عیسی باید هزینهٔ آن را بپردازد. آیا او حاضر است از خانواده و دوستانش که ممکن است او را به گناه بیندازند، دور شود؟ آیا او حاضر است اسم دلال مواد را از فهرست تلفن خود پاک کند؟ آیا حاضر است از شبکه‌های اجتماعی که در آنها با دختران مختلف قرار می‌گذاشت، خارج شود؟ آیا او حاضر است به این روال ادامه دهد، حتی اگر شرایط برایش بسیار سخت شود؟

زندگی مسیحی، آسان نیست.

وقتی با خدا عهد می‌بندیم، نباید آن را ساده بگیریم.

اگر قصد داریم توبه کنیم و ایمان بیاوریم، زندگی آسان نخواهد بود، اما بهترین زندگی خواهد بود.



من می‌فهمم و هنوز می‌خواهم توبه کنم و ایمان بیاورم. چه کاری باید انجام دهم؟

ساده است: «زندگی فعلی خود را کاملا رها کن و تعهد بده از آن روی برمی‌گردانی و به مسیح روی می‌آوری. به عبارتی به گناه پشت کن و اقرار کن به عیسی نیاز داری. از خدا بخواه تو را نجات دهد و به تو کمک کند او را کانون این زندگی جدید قرار دهی. فقط به عیسی ایمان داشته باش.

به عیسی و کاری که بر روی صلیب انجام داد، ایمان بیاور. باور داشته باش برای خشنودی خدا، هیچ کاری نمی‌توانی انجام دهی یا بگویی.

در مسیح و کار او بر روی صلیب، آرام بگیر.

کلیسایی پیدا کن که تو را دوست داشته باشند، تو را بپذیرند و به تو کمک کنند مطالب بیشتری در مورد خدا از کتاب مقدس یاد بگیری.

کلیسا در زندگی شخص مسیحی بسیار اهمیت دارد. آنجاست که مسیحیان دیگری پیدا خواهی کرد تا در زندگی جدید به تو کمک کنند.

کلیسایی پیدا کن که آموزه‌های کتاب مقدس را دنبال می‌کنند.

کلیسایی پیدا کن که تعلیم می‌دهد ما فقط از طریق ایمان به مسیح نجات می‌یابیم.

کلیسایی پیدا کن که همواره در مطالعهٔ کتاب مقدس به تو کمک کنند.

بالاخره خبر خوش را دربارهٔ عیسی و کاری که برای تو کرده است با دیگران به اشتراک بگذار،

به خانواده‌ات بگو،

به دوستانت بگو،

در نهایت اگر تو نگویی، چه کسی خواهد گفت؟»



این کار برای جک هم ساده و در عین حال به‌شدت دشوار به نظر می‌رسد. او برای اولین‌بار در زندگی‌اش باور می‌کند کتاب مقدس، حقیقت؛ و خدا، واقعی است؛ و در برابر خدای قدوس، او گناهکار و تقصیرکار است و عیسی، پسر خدا در بی‌گناهی کامل به زمین آمد تا برای بخشش گناهان کشته شود. جک از محبت خدا هیجان‌زده است. او بر مشکلات و بدبختی‌های ناشی از گناهش فائق آمده، گویی چشمانش باز شده و اولین‌بار است که می‌بیند. پس از شنیدن خبر خوش دربارهٔ عیسی،

تصمیم می‌گیرد دعا کند و از خدا بخواهد گناهانش را ببخشد و به خدا اعلام کند که توبه کرده و به عیسی ایمان آورده است.



او نمی‌داند جنگ، تازه آغاز شده است. جنگی روحانی در پیش است...

IX 9Marks

کلیساهای سالم بسازیم

آیا کلیسای شما سالم است؟

هدف ناین مارکس (۹ نشانه)، تجهیز رهبران کلیسا با دیدگاهی کتاب‌مقدسی و تولید منابع کاربردی به منظور نمایش جلال خدا در میان ملت‌ها از طریق کلیساهای سالم است.

به همین منظور، می‌خواهیم به کلیساها کمک کنیم تا در نُه نشانهٔ سلامتی که اغلب نادیده گرفته می‌شوند رشد کنند:

۱. موعظهٔ تشریحی
۲. الهیات کتاب‌مقدسی
۳. درک کتاب‌مقدسی از خبر خوش
۴. درک کتاب‌مقدسی از تبدیل شدن انسان‌ها
۵. درک کتاب‌مقدسی از بشارت
۶. درک کتاب‌مقدسی از عضویت کلیسا
۷. درک کتاب‌مقدسی از تادیب یا انضباط کلیسایی
۸. شاگردی و رشد کتاب‌مقدسی
۹. رهبری کتاب‌مقدسی کلیسا

در ناین مارکس، ما مقاله، کتاب، نقد و بررسی کتاب و یک مجلهٔ آنلاین تهیه می‌کنیم. ما همچنین کنفرانس برگزار می‌کنیم و در ضبط مصاحبه و تولید منابع دیگری فعالیت داریم تا کلیساها را برای نمایش جلال خدا تجهیز کنیم.

برای دسترسی به منابع ما به بیش از شصت زبان مختلف، از وب‌سایت ما دیدن کنید و برای دریافت رایگان مجلهٔ آنلاین ما ثبت‌نام نمایید. فهرست کامل وب‌سایت‌های زبان‌های دیگر ما در وب‌سایت زیر موجود است:

9marks.org/international

CHURCH IN HARD PLACES
کلیسا در مکان‌های سخت

کلیسا در مکان‌های سخت؟

در فقیرترین جوامع جهان، زندگی بسیار دشوار است. امید به زندگی پایین، میزان جرم و جنایت بالا، اعتیاد به مواد مخدر و الکل گسترده، و مشکلات سلامت روان، سوءاستفاده و غفلت فراگیر است. بسیاری از کلیساها در این جوامع به آموزش‌هایی که هم مقرون‌به‌صرفه و هم متناسب با شرایطشان باشد دسترسی ندارند و رهبران کلیسا اغلب احساس می‌کنند از نظر آموزش و منابع، به اندازهٔ کافی مجهز نیستند. در عین حال، این جوامع ویژگی‌های ارزشمندی نیز دارند. حس عمیق تعلق، همبستگی و وفاداری در آنها دیده می‌شود و بسیاری از مردم با افتخار این مناطق را خانهٔ خود می‌دانند.

«**کلیسا در مکان‌های سخت**» در تلاش است تا شاهد تاسیس و احیای کلیساها در فقیرترین جوامع جهان باشد. «کلیسا در مکان‌های سخت»، خادمین را برای پایداری و ثمربخشی در خط مقدم خدمت شبانی از طریق موارد زیر تجهیز می‌کند:

حمایت و تاثیرگذاری

ما می‌کوشیم بر خدمات و سازمان‌های انجیل‌محور تاثیر بگذاریم تا رهبران کلیساهای سالم را در جوامع فقیر یا دورافتادهٔ سراسر جهان آموزش داده و از آنان حمایت کنند.

آموزش

ما با ارائهٔ برنامهٔ کارآموزی، برگزاری کارگاه‌ها و سایر دوره‌های آموزشی، رهبران کلیساهایی را که در مکان‌های سخت خدمت می‌کنند تجهیز می‌کنیم.

منابع

ما منابعی تولید می‌کنیم که به‌طور ویژه برای تجهیز کلیساها و پاسخگویی به نیازهای منحصربه‌فرد خدمت در مکان‌های سخت طراحی شده‌اند.

پشتیبانی

ما به کسانی که در مسیر بنا کردن کلیساهای سالم در مکان‌های سخت خدمت می‌کنند، مشاوره، مربی‌گری و حمایت مستمر ارائه می‌دهیم.

شما تازه با موضوع مسیحیت آشنا شده‌اید. چیزهایی دربارهٔ آن شنیده‌اید، اما هنوز دقیقا نمی‌دانید گام بعدی چیست و همچنان پرسش‌های بزرگی در ذهن دارید. خب، مجموعهٔ «گام‌های اول» اینجاست تا به شما کمک کند.

بیایید با مهم‌ترین پرسش آغاز کنیم: آیا واقعا خدایی وجود دارد؟ چگونه می‌توانیم بدانیم که او هست؟ اگر وجود دارد، او چگونه است؟ و اصلا این موضوع چه ارتباطی با ما دارد؟

این اولین عنوان از مجموعهٔ «گام‌های اول» از سازمان 9Marks است که به بررسی این پرسش‌ها و فراتر از آن می‌پردازد. این کتاب کوتاه به شما کمک خواهد کرد تا دربارهٔ موجودیت خدا و دیگر پرسش‌های اساسی بیندیشید.

در خدمات مکاشفه این افتخار را داریم تا این مجموعهٔ ارزنده را در نشر مکاشفه ترجمه و در اختیار جامعهٔ فارسی‌زبان قرار دهیم.

IX 9Marks
www.9marks.org

مکاشفه